



枕  
草  
子

# کتاب بالش

سی شوناگون ❀ ترجمه‌ی سیدآیت حسینی

بشرج  
BORJ



## کتاب بالش

سرشناسه: سی شوناگون، ۹۶۷- م.  
 Sei Shōnagon, approximately 967-  
 عنوان و نام پدیدآور: کتاب بالش/  
 نویسنده سی شوناگون: مترجم سیدآیت حسینی.  
 مشخصات نشر: تهران: انتشارات برج، ۱۴۰۳.  
 مشخصات ظاهری: ۴۴۰ ص.  
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۶۹۶-۷۷-۸  
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا  
 یادداشت: عنوان اصلی: 枕草子  
 موضوع: داستان‌های ژاپنی -- از آغاز تا ۱۶۰۰ م.  
 Japanese fiction -- To 1600  
 شناسه‌ی افزوده: حسینی، سیدآیت، ۱۳۶۱-، مترجم  
 رده‌بندی کنگره: PL۸۳۹  
 رده‌بندی دیویی: ۸۹۵/۶۳۱۴  
 شماره کتاب‌شناسی ملی: ۹۶۴۷۹۰۸

نویسنده: سی شوناگون  
 مترجم: سیدآیت حسینی  
 (عضو هیئت‌علمی گروه زبان‌ها و ادبیات آسیای شرقی دانشگاه تهران)  
 ویراستار: یانار بینش‌پور  
 طراح گرافیک: سحر احدی  
 ناظر چاپ: سینا برازوان  
 نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۴  
 تیراژ: ۷۵۰ نسخه  
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۶۹۶-۷۷-۸



The Pillow Book (枕草子, Makura no Sōshi)  
 by Sei Shōnagon (清少納言, 966–1017 or 1025)  
 Persian translation © Borj Books, 2025  
 Borj Books is a division of Houpa Publication.

با توجه به آن‌که از زمان درگذشت نویسنده‌ی این اثر،  
 سی شوناگون، بیش از ۵۰ سال گذشته و این اثر در حوزه‌ی  
 مالکیت عمومی درآمده است، ترجمه‌ی آن برای همگان آزاد  
 است. بر این اساس، نشر برج در چارچوب قوانین بین‌المللی حق  
 انحصاری نشر (Copyright) این کتاب را ترجمه و  
 منتشر کرده است.



Borj Books gratefully acknowledges support  
 from the Japan Foundation for this publication.

## فهرست

|    |                                                        |
|----|--------------------------------------------------------|
| ۱۹ | مقدمه‌ی مترجم                                          |
| ۳۵ | یک: بهار طلوع‌هایش زیباست                              |
| ۳۶ | دو: ایام سال                                           |
| ۳۶ | سه: اولین روز سال نو                                   |
| ۳۹ | چهار: روز سوم از ماه سوم                               |
| ۴۰ | پنج: جشن‌های ماه چهارم                                 |
| ۴۱ | شش: سخنان یکسانی که به گوش متفاوت می‌رسند              |
| ۴۱ | هفت: فرزند دل‌بند                                      |
| ۴۲ | هشت: در خانه‌ی ناری ماسا                               |
| ۴۷ | نه: گربه‌ی امپراتور                                    |
| ۵۱ | ده: اولین روز سال نو                                   |
| ۵۲ | یازده: مراسم قدردانی                                   |
| ۵۲ | دوازده: ضلع شرقی ساختمان موقت                          |
| ۵۳ | سیزده: کوه‌ها                                          |
| ۵۴ | چهارده: بازارها                                        |
| ۵۵ | پانزده: قلعه‌ها                                        |
| ۵۵ | شانزده: دشت‌ها                                         |
| ۵۵ | هفده: آبگیرهای روان                                    |
| ۵۶ | هجده: دریاها                                           |
| ۵۶ | نوزده: آرامگاه‌های امپراتوری                           |
| ۵۶ | بیست: بندرگاه‌ها                                       |
| ۵۷ | بیست و یک: شمشیرهای کوتاه                              |
| ۵۷ | بیست و دو: عمارت‌ها                                    |
| ۵۸ | بیست و سه: در گوشه‌ی شمال شرقی سی‌ریودن                |
| ۶۵ | بیست و چهار: زنان حقیر                                 |
| ۶۶ | بیست و پنج: چیزهای افسردگی‌آور                         |
| ۷۱ | بیست و شش: چیزهایی که موجب بی‌رغبتی می‌شوند            |
| ۷۱ | بیست و هفت: چیزهایی که مایه‌ی ریشخند مردم می‌شوند      |
| ۷۱ | بیست و هشت: چیزهای نفرت‌انگیز                          |
| ۷۵ | بیست و نه: چیزهایی که قلب را از شوق به تپیدن وامی‌دارد |

**نشر بقرج**  
BQRJ

آدرس: تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، خیابان روانمهر،  
بعد از دانشگاه، پلاک ۴۸، طبقه‌ی اول.

صندوق پستی: ۱۳۱۵۶۵۳۴۹۱ تلفن: ۰۲۱-۹۱۲۰۰۲۰۲

• همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر برج محفوظ است.

• نشر برج شاخه‌ی بزرگسال نشر هوپا است.

• استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن، مجاز است.

سی: چیزهای دل‌تنگی‌آور  
 سی و یک: چیزهایی که مایه‌ی خشنودی‌اند  
 سی و دو: ارابه‌ی ساخته‌شده از برگ نخل  
 سی و سه: راهبی که موعظه می‌کند  
 سی و چهار: در معبد بودای  
 سی و پنج: در کوشیراکاوا  
 سی و شش: شب‌های داغ ماه هفتم  
 سی و هفت: شکوفه‌های درختان  
 سی و هشت: برکه‌ها  
 سی و نه: جشن‌های ماه پنجم  
 چهل: درختان بی‌شکوفه  
 چهل و یک: پرندگان  
 چهل و دو: چیزهای فاخر  
 چهل و سه: حشرات  
 چهل و چهار: در ماه هفتم  
 چهل و پنج: چیزهای نابرازنده  
 چهل و شش: در تالار باریک  
 چهل و هفت: چراغ‌داری  
 چهل و هشت: محافظ شخصی  
 چهل و نه: دستیار ناظر  
 پنجاه: اسب‌ها  
 پنجاه و یک: گاوها  
 پنجاه و دو: گربه‌ها  
 پنجاه و سه: نوکران و ملازمان  
 پنجاه و چهار: پادوها  
 پنجاه و پنج: گاوچران‌ها  
 پنجاه و شش: حضوروغیاب درباریان  
 پنجاه و هفت: مردان جوان بااصل‌ونسب  
 پنجاه و هشت: جوانان و کودکان  
 پنجاه و نه: کودکان  
 شصت: خانه‌ی خوب  
 شصت و یک: آبشارها  
 شصت و دو: رودخانه‌ها

۷۶  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۸۱  
۸۲  
۸۸  
۹۱  
۹۳  
۹۵  
۹۷  
۱۰۰  
۱۰۳  
۱۰۴  
۱۰۵  
۱۰۵  
۱۰۷  
۱۰۷  
۱۰۸  
۱۰۸  
۱۱۳  
۱۱۳  
۱۱۳  
۱۱۴  
۱۱۴  
۱۱۴  
۱۱۶  
۱۱۷  
۱۱۷  
۱۱۷  
۱۱۸  
۱۱۸

شصت و سه: آن که صبح می‌رود  
 شصت و چهار: پل‌ها  
 شصت و پنج: روستاها  
 شصت و شش: گیاهان  
 شصت و هفت: گیاهان گل‌دار  
 شصت و هشت: مجموعه شعرها  
 شصت و نه: مضامین اشعار  
 هفتاد: چیزهای عذاب‌آور  
 هفتاد و یک: چیزهایی که به قیاس نیایند  
 هفتاد و دو: کلاغ‌ها در شب  
 هفتاد و سه: قرارهای عاشقانه‌ی پنهانی  
 هفتاد و چهار: دیدار معشوق  
 هفتاد و پنج: چیزهای نادر  
 هفتاد و شش: تالار باریک قصر  
 هفتاد و هفت: موسیقی و رقص  
 هفتاد و هشت: دفتر ملکه  
 هفتاد و نه: چیزهایی که مایه‌ی تأسفاند  
 هشتاد: چیزهای خوشایند  
 هشتاد و یک: مراسم ذکر نام‌های بودا  
 هشتاد و دو: سپهبد تادانوویو و شایعات بی‌اساس  
 هشتاد و سه: بیستمین روز از دومین ماه سال بعد  
 هشتاد و چهار: در بیرون از قصر  
 هشتاد و پنج: چهره‌های رقت‌انگیز  
 هشتاد و شش: بازدید از اتاق نگهبانی  
 هشتاد و هفت: زمان اقامت ملکه در دفتر علیاحضرت  
 هشتاد و هشت: چیزهای مجلل  
 هشتاد و نه: چیزهای دلربا  
 نود: تدارک جشن گوسه‌چی  
 نود و یک: شمشیر باریک  
 نود و دو: دربار در زمان جشن  
 نود و سه: ساز بی‌نام  
 نود و چهار: در مقابل پرده‌های اتاق ملکه  
 نود و پنج: چیزهای آزاردهنده

۱۱۹  
۱۲۱  
۱۲۱  
۱۲۲  
۱۲۴  
۱۲۵  
۱۲۶  
۱۲۶  
۱۲۶  
۱۲۷  
۱۲۷  
۱۲۸  
۱۲۹  
۱۳۰  
۱۳۲  
۱۳۳  
۱۳۵  
۱۳۵  
۱۳۶  
۱۳۷  
۱۴۲  
۱۴۷  
۱۵۰  
۱۵۱  
۱۵۲  
۱۶۳  
۱۶۶  
۱۶۷  
۱۷۱  
۱۷۱  
۱۷۳  
۱۷۴  
۱۷۶



|     |                                                                       |     |                                                    |
|-----|-----------------------------------------------------------------------|-----|----------------------------------------------------|
| ۲۲۸ | صد و بیست و نه: آمدن مباشر اعظم امپراتور از دروازه سیاه               | ۱۷۸ | نود و شش: چیزهای خجالت‌آور                         |
| ۲۳۰ | صد و سی: در حوالی ماه نهم                                             | ۱۷۹ | نود و هفت: چیزهای منزجرکننده                       |
| ۲۳۰ | صد و سی و یک: جشن علف‌های نورسته                                      | ۱۸۰ | نود و هشت: چیزهای حسرت‌آور                         |
| ۲۳۱ | صد و سی و دو: ماه دوم در شورای حکومتی                                 | ۱۸۰ | نود و نه: در ایام عبادت ماه پنجم                   |
| ۲۳۲ | صد و سی و سه: هدیه‌ای از دستیار ناظر                                  | ۱۹۰ | صد: در دفتر ملکه                                   |
| ۲۳۴ | صد و سی و چهار: چرا؟                                                  | ۱۹۰ | صد و یک: اعیان و بزرگان                            |
| ۲۳۵ | صد و سی و پنج: در سوگ مباشر امپراتور                                  | ۱۹۲ | صد و دو: مشاور رده‌ی میانی                         |
| ۲۳۷ | صد و سی و شش: دستیار ناظر                                             | ۱۹۳ | صد و سه: در موسم باران‌های بی‌پایان                |
| ۲۳۹ | صد و سی و هفت: شبی تاریک در ماه پنجم                                  | ۱۹۵ | صد و چهار: بانو شیکه‌ایسا در قصر ولیعهد            |
| ۲۴۲ | صد و سی و هشت: سالگرد درگذشت امپراتور نین‌یو                          | ۲۰۳ | صد و پنج: شاخه‌ی آلوی بی‌شکوفه                     |
| ۲۴۵ | صد و سی و نه: چیزهای ملال‌آور                                         | ۲۰۴ | صد و شش: روزی ابری در ماه دوم                      |
| ۲۴۵ | صد و چهل: چیزهای برطرف‌کننده‌ی ملال                                   | ۲۰۵ | صد و هفت: راه‌های طولانی                           |
| ۲۴۵ | صد و چهل و یک: چیزهای بی‌ارزش                                         | ۲۰۶ | صد و هشت: ماساهیرو، مضحکه‌ی خاص و عام              |
| ۲۴۶ | صد و چهل و دو: فرخنده‌ترین مراسم                                      | ۲۰۸ | صد و نه: چیزهایی که دیدنشان ناگوار است             |
| ۲۵۰ | صد و چهل و سه: بعد از درگذشت مباشر اعظم                               | ۲۰۹ | صد و ده: چیزهایی که گفتنشان دشوار است              |
| ۲۵۶ | صد و چهل و چهار: حوالی روز دهم ماه اول                                | ۲۰۹ | صد و یازده: دروازه‌های مرزی                        |
| ۲۵۷ | صد و چهل و پنج: مردی خوش‌سیما                                         | ۲۱۰ | صد و دوازده: جنگل‌ها                               |
| ۲۵۸ | صد و چهل و شش: گو بازی کردن اعیان                                     | ۲۱۱ | صد و سیزده: دشت‌ها                                 |
| ۲۵۸ | صد و چهل و هفت: چیزهای دهشتناک                                        | ۲۱۱ | صد و چهارده: در اواخر ماه چهارم                    |
| ۲۵۹ | صد و چهل و هشت: چیزهای پاک و خالص                                     | ۲۱۲ | صد و پانزده: صداهایی که متفاوت به گوش می‌رسند      |
| ۲۵۹ | صد و چهل و نه: چیزهای کریه و نفرت‌انگیز                               | ۲۱۲ | صد و شانزده: نقاشی و کاستن از قدر چیزها            |
| ۲۶۰ | صد و پنجاه: چیزهای دلهره‌آور                                          | ۲۱۲ | صد و هفده: نقاشی و افزودن به قدر چیزها             |
| ۲۶۰ | صد و پنجاه و یک: چیزهای دوست‌داشتنی                                   | ۲۱۲ | صد و هجده: زمستان و تابستان                        |
| ۲۶۲ | صد و پنجاه و دو: کسانی که در حضور دیگران گستاخ می‌شوند                | ۲۱۳ | صد و نوزده: چیزهای ترحم‌برانگیز                    |
| ۲۶۲ | صد و پنجاه و سه: چیزهایی که نام دهشتناک دارند                         | ۲۱۵ | صد و بیست: اعتکاف در معبد در سال نو                |
| ۲۶۳ | صد و پنجاه و چهار: چیزهای پیش‌یافتاده‌ای که نامشان در نوشتار عجیب است | ۲۲۲ | صد و بیست و یک: چیزهای به‌غایت ناخوشایند           |
| ۲۶۴ | صد و پنجاه و پنج: چیزهای مشمئزکننده                                   | ۲۲۲ | صد و بیست و دو: چیزهایی که مفلوک به نظر می‌رسند    |
| ۲۶۴ | صد و پنجاه و شش: وقتی که چیزهای بی‌ارزش قدر می‌بینند                  | ۲۲۳ | صد و بیست و سه: چیزهای گرم و سوزان                 |
| ۲۶۵ | صد و پنجاه و هفت: مردمان تیره‌روز                                     | ۲۲۳ | صد و بیست و چهار: چیزهای شرم‌آور                   |
| ۲۶۶ | صد و پنجاه و هشت: چیزهای حسادت‌برانگیز                                | ۲۲۵ | صد و بیست و پنج: چیزهای زشت                        |
| ۲۶۸ | صد و پنجاه و نه: چیزهایی که دوست داری زودتر بدانی                     | ۲۲۶ | صد و بیست و شش: آیین‌های عبادی                     |
| ۲۶۹ | صد و شصت: چیزهایی که انتظارشان عذاب‌آور است                           | ۲۲۶ | صد و بیست و هفت: چیزهای معذب‌کننده                 |
| ۲۷۱ | صد و شصت و یک: در ایام سوگواری                                        | ۲۲۷ | صد و بیست و هشت: هنگام بازگشت از ایزدکده‌ی هاجیمان |

۳۰۸ صد و نود و پنج: چیزهای دل‌سردکننده  
 ۳۱۰ صد و نود و شش: مردانی که نزد بانوان دربار می‌آیند  
 ۳۱۰ صد و نود و هفت: بادها  
 ۳۱۰ صد و نود و هشت: در ماه هشتم و نهم  
 ۳۱۱ صد و نود و نه: در اواخر ماه نهم و ماه دهم  
 ۳۱۱ دویست: فردای طوفان پاییزی  
 ۳۱۳ دویست و یک: چیزهای دل‌پذیر و گیرا  
 ۳۱۶ دویست و دو: باران‌های طولانی ماه پنجم  
 ۳۱۶ دویست و سه: مردان نجیب‌زاده  
 ۳۱۷ دویست و چهار: جزیره‌ها  
 ۳۱۷ دویست و پنج: ساحل‌ها  
 ۳۱۸ دویست و شش: خلیج‌های کوچک  
 ۳۱۸ دویست و هفت: جنگل‌ها  
 ۳۱۸ دویست و هشت: معابد بودایی  
 ۳۱۹ دویست و نه: سوتراها  
 ۳۱۹ دویست و ده: بوداسفان  
 ۳۲۰ دویست و یازده: متون چینی  
 ۳۲۰ دویست و دوازده: قصه‌ها  
 ۳۲۱ دویست و سیزده: ذکرهای مانترا  
 ۳۲۱ دویست و چهارده: موسیقی  
 ۳۲۱ دویست و پانزده: بازی‌ها  
 ۳۲۲ دویست و شانزده: رقص‌ها  
 ۳۲۲ دویست و هفده: سازهای زخمه‌ای  
 ۳۲۳ دویست و هجده: سازهای بادی  
 ۳۲۴ دویست و نوزده: دیدنی‌ها  
 ۳۲۴ دویست و بیست: در جشن کامو  
 ۳۲۵ دویست و بیست و یک: موکب سلطنتی  
 ۳۲۷ دویست و بیست و دو: موکب بازگشت از جشن  
 ۳۳۰ دویست و بیست و سه: در حوالی ماه پنجم  
 ۳۳۱ دویست و بیست و چهار: در روزهای خیلی گرم  
 ۳۳۱ دویست و بیست و پنج: عصر روز چهارم از ماه پنجم  
 ۳۳۲ دویست و بیست و شش: در راه ایزدکده‌ی کامو  
 ۳۳۲ دویست و بیست و هفت: در آخر ماه هشتم

۲۷۹ صد و شصت و دو: ارتشبد سمت چپ  
 ۲۸۰ صد و شصت و سه: چیزهایی که گذشته‌ی باشکوهشان را به خاطر داریم  
 ۲۸۱ صد و شصت و چهار: چیزهای نامطمئن  
 ۲۸۱ صد و شصت و پنج: خواندن سوترا  
 ۲۸۱ صد و شصت و شش: چیزهای نزدیک اما دور  
 ۲۸۲ صد و شصت و هفت: چیزهای دور اما نزدیک  
 ۲۸۲ صد و شصت و هشت: چاه‌ها  
 ۲۸۲ صد و شصت و نه: دشت‌ها  
 ۲۸۳ صد و هفتاد: اعیان دربار  
 ۲۸۳ صد و هفتاد و یک: مقام‌های دربار  
 ۲۸۴ صد و هفتاد و دو: والیان خاص  
 ۲۸۴ صد و هفتاد و سه: والیان  
 ۲۸۴ صد و هفتاد و چهار: صاحب‌منصبان دربار  
 ۲۸۴ صد و هفتاد و پنج: راهبان  
 ۲۸۵ صد و هفتاد و شش: بانوان  
 ۲۸۵ صد و هفتاد و هفت: رئیس خلوتان رده‌ی ششم  
 ۲۸۶ صد و هفتاد و هشت: خانه‌ی بانوی تنها  
 ۲۸۶ صد و هفتاد و نه: خدمه‌ی دربار  
 ۲۸۸ صد و هشتاد: در یکی از شب‌های اوایل پاییز  
 ۲۸۹ صد و هشتاد و یک: برف سبک  
 ۲۹۱ صد و هشتاد و دو: در روزگار امپراتور پیشین  
 ۲۹۲ صد و هشتاد و سه: می‌آره‌نوسه‌جی  
 ۲۹۲ صد و هشتاد و چهار: وقتی اول بار به دربار شرفیاب شدم  
 ۳۰۰ صد و هشتاد و پنج: کسانی که فخر می‌فروشدند  
 ۳۰۰ صد و هشتاد و شش: داشتن مقام در دربار  
 ۳۰۲ صد و هشتاد و هفت: شوهر دایه  
 ۳۰۳ صد و هشتاد و هشت: ناخوشی‌ها  
 ۳۰۳ صد و هشتاد و نه: دختری هجده یا نوزده‌ساله  
 ۳۰۴ صد و نود: در ماه هشتم  
 ۳۰۵ صد و نود و یک: مرد هوس‌باز تنها  
 ۳۰۶ صد و نود و دو: ظهر یک روز گرم و سوزان  
 ۳۰۷ صد و نود و سه: کف‌پوش‌های چوبی راهرو  
 ۳۰۸ صد و نود و چهار: خانه‌ای نزدیک خیابان اصلی



دویست و بیست و هشت: بیستمین روز ماه نهم  
 دویست و بیست و نه: زیارت معبد کیومیزو  
 دویست و سی: وج‌های ماه پنجم  
 دویست و سی و یک: لباس‌های خوش‌بو شده  
 دویست و سی و دو: در روشنائی مهتاب  
 دویست و سی و سه: چیزهایی که بزرگشان خوب است  
 دویست و سی و چهار: چیزهایی که هر چه کوتاه‌تر باشند بهترند  
 دویست و سی و پنج: چیزهایی که خوب است در هر خانه‌ای باشند  
 دویست و سی و شش: در مسیر جایی  
 دویست و سی و هفت: ناخوشایندترین چیز  
 دویست و سی و هشت: فرد متفرقه در تالار باریک  
 دویست و سی و نه: زمانی که ملکه در قصر سان جواقامت داشتند  
 دویست و چهل: وقتی بانو تایفوی دایه عازم ایالت هیوگا بود  
 دویست و چهل و یک: عزلت در معبد کیومیزو  
 دویست و چهل و دو: چاپارخانه‌ها  
 دویست و چهل و سه: ایزدکده‌ها  
 دویست و چهل و چهار: ایزد آری‌توئوشی  
 دویست و چهل و پنج: قصر سان جو  
 دویست و چهل و شش: تجسم تناسخ  
 دویست و چهل و هفت: وقتی برف سنگینی باریده  
 دویست و چهل و هشت: در کشویی تالار باریک  
 دویست و چهل و نه: تپه‌ها  
 دویست و پنجاه: باریدنی‌ها  
 دویست و پنجاه و یک: برف  
 دویست و پنجاه و دو: خورشید  
 دویست و پنجاه و سه: ماه  
 دویست و پنجاه و چهار: ستاره‌ها  
 دویست و پنجاه و پنج: ابرها  
 دویست و پنجاه و شش: چیزهایی که غوغا به راه می‌اندازند  
 دویست و پنجاه و هفت: چیزهایی که ظاهر شلخته دارند  
 دویست و پنجاه و هشت: کسانی که سخن گفتنشان خشن است  
 دویست و پنجاه و نه: آدم‌های پرافاده و فخر فروش  
 دویست و شصت: چیزهایی که پیوسته در گذرند

دویست و شصت و یک: چیزهایی که انسان متوجهشان نمی‌شود  
 دویست و شصت و دو: کسانی که قلم ضعیفی دارند  
 دویست و شصت و سه: چیزهای به‌غایت کثیف  
 دویست و شصت و چهار: چیزهای به‌غایت دهشتناک  
 دویست و شصت و پنج: چیزهای دلگرم‌کننده  
 دویست و شصت و شش: دامادی که بازحمت بسیار پیدا شده  
 دویست و شصت و هفت: بدترین چیزهای این جهان  
 دویست و شصت و هشت: احساسات عجیب مردان  
 دویست و شصت و نه: همدردی کردن  
 دویست و هفتاد: شنیدن غیبت دیگران  
 دویست و هفتاد و یک: در صورت آدم‌ها  
 دویست و هفتاد و دو: شلوار پوشیدن آدم‌های سنتی  
 دویست و هفتاد و سه: ماه شب دهم از دهمین ماه  
 دویست و هفتاد و چهار: استعداد غریب سپهد ناری‌نوبو  
 دویست و هفتاد و پنج: گوش‌های وزیر خزانه  
 دویست و هفتاد و شش: چیزهای لذت‌بخش  
 دویست و هفتاد و هفت: در حضور علیاحضرت  
 دویست و هفتاد و هشت: مباشر امپراتور در بیست و یکمین روز از ماه دوم  
 دویست و هفتاد و نه: چیزهای ارجمند  
 دویست و هشتاد: ترانه‌ها  
 دویست و هشتاد و یک: شلوار  
 دویست و هشتاد و دو: لباس شکار  
 دویست و هشتاد و سه: پیراهن یک‌لایه  
 دویست و هشتاد و چهار: دامن ردا  
 دویست و هشتاد و پنج: چوب بادبزن تاشو  
 دویست و هشتاد و شش: بادبزن از جنس سرو پاکوتاه  
 دویست و هشتاد و هفت: ایزدها  
 دویست و هشتاد و هشت: دماغه‌ها  
 دویست و هشتاد و نه: کلبه‌ها  
 دویست و نود: اعلام ساعت نگهبان شب  
 دویست و نود و یک: ظهر روزهایی که آفتاب در آسمان است  
 دویست و نود و دو: سپهد ناری‌نوبو  
 دویست و نود و سه: آن که صبح‌ها نامه می‌داد

|     |                                                       |
|-----|-------------------------------------------------------|
| ۴۰۳ | دویست و نود و چهار: آسمان صبح                         |
| ۴۰۴ | دویست و نود و پنج: چیزهای پرابهت                      |
| ۴۰۴ | دویست و نود و شش: هنگام وقوع صاعقه                    |
| ۴۰۵ | دویست و نود و هفت: پرده‌ی کون‌گن‌روکو                 |
| ۴۰۵ | دویست و نود و هشت: رفع نحوست روز آخر زمستان           |
| ۴۰۶ | دویست و نود و نه: بارش برف سنگین                      |
| ۴۰۶ | سیصد: شاگرد استاد بین و یانگ                          |
| ۴۰۷ | سیصد و یک: اعتکاف در ماه سوم                          |
| ۴۰۸ | سیصد و دو: روز بیست و چهارم از ماه دوازدهم            |
| ۴۱۰ | سیصد و سه: گردهمایی بانوان دربار                      |
| ۴۱۱ | سیصد و چهار: چیزهایی که در آن‌ها تقلید بسیار است      |
| ۴۱۱ | سیصد و پنج: چیزهایی که باید در مقابلشان احتیاط کرد    |
| ۴۱۱ | سیصد و شش: روزی آفتابی                                |
| ۴۱۴ | سیصد و هفت: فرمانده نگهبانی دروازه‌ی سمت راست         |
| ۴۱۴ | سیصد و هشت: مادر ارباب اوهارا                         |
| ۴۱۵ | سیصد و نه: نامه‌ی مادر سپهد ناری هیرا                 |
| ۴۱۵ | سیصد و ده: شعر دل‌انگیز                               |
| ۴۱۶ | سیصد و یازده: تحسین از زبان زنان فرومایه              |
| ۴۱۶ | سیصد و دوازده: فرماندهان نگهبانی دروازه‌های چپ و راست |
| ۴۱۷ | سیصد و سیزده: شرفیابی جناب مشاور اعظم                 |
| ۴۱۹ | سیصد و چهارده: دایه‌ی راهب بزرگ                       |
| ۴۲۰ | سیصد و پانزده: مردی که مادرش از دنیا رفت              |
| ۴۲۱ | سیصد و شانزده: بانو و پسر والی توتومی                 |
| ۴۲۲ | سیصد و هفده: در جایی نامناسب                          |
| ۴۲۲ | سیصد و هجده: آیا حقیقت دارد؟                          |
| ۴۲۲ | سیصد و نوزده: در این کتاب آنچه به چشم دیدم            |
| ۴۲۷ | یک                                                    |
| ۴۲۷ | دو                                                    |
| ۴۲۷ | سه                                                    |
| ۴۲۷ | چهار                                                  |
| ۴۲۸ | پنج                                                   |
| ۴۲۸ | شش                                                    |
| ۴۲۸ | هفت                                                   |

|     |                                          |
|-----|------------------------------------------|
| ۴۲۸ | هشت                                      |
| ۴۲۹ | نه                                       |
| ۴۲۹ | ده                                       |
| ۴۲۹ | یازده                                    |
| ۴۲۹ | دوازده                                   |
| ۴۲۹ | سیزده                                    |
| ۴۲۹ | چهارده                                   |
| ۴۳۰ | پانزده                                   |
| ۴۳۰ | شانزده                                   |
| ۴۳۰ | هفده                                     |
| ۴۳۰ | هجده                                     |
| ۴۳۰ | نوزده                                    |
| ۴۳۰ | بیست                                     |
| ۴۳۱ | بیست و یک                                |
| ۴۳۱ | بیست و دو                                |
| ۴۳۱ | بیست و سه                                |
| ۴۳۱ | بیست و چهار                              |
| ۴۳۴ | بیست و پنج                               |
| ۴۳۴ | بیست و شش                                |
| ۴۳۵ | بیست و هفت                               |
| ۴۳۶ | بیست و هشت                               |
| ۴۳۹ | برخی از منابع به‌کاررفته در ترجمه‌ی کتاب |



ترجمه‌ی این اثر را تقدیم می‌کنم  
به همسر عزیزم سارا



## مقدمه‌ی مترجم

کتابی که در دست دارید یکی از مهم‌ترین آثار ادبیات کلاسیک ژاپن است که در آخرین سال‌های قرن دهم میلادی در دربار امپراتور در کیوتو نوشته شده است. نویسنده‌ی کتاب بانویی درباری به نام سی شوناگون<sup>۱</sup> است که ندیمه‌ی ملکه‌ی وقت بوده است. کتاب بالش<sup>۲</sup> به لحاظ فرم ادبی به ژانری تعلق دارد که در زبان ژاپنی به آن زوی هیتسو<sup>۳</sup> می‌گویند. زوی هیتسو نوعی از یادداشت‌نویسی است که نویسنده در آن افکار مختلفی را که از ذهنش می‌گذرد، با آزادی کامل بر روی کاغذ می‌آورد. این نوع یادداشت‌ها معمولاً از پاره‌های کوتاه و بلندی تشکیل می‌شوند که لزوماً ارتباط محتوایی با یکدیگر ندارند. نویسنده می‌تواند در یک پاره نظر خودش را درباره‌ی شعری که خوانده یا شنیده بیان کند، در پاره‌ی بعد فهرستی از گل‌هایی که به نظرش زیباست به دست دهد، در پاره‌ی بعد داستانی خیالی تعریف کند، در پاره‌ی بعد پندی به خواننده بدهد و در پاره‌ی بعدی خاطره‌ای واقعی را بیان کند. زوی هیتسو شباهت‌هایی به فرم جستار<sup>۴</sup> در ادبیات غیرداستانی<sup>۵</sup> امروزی دارد. در ادبیات کلاسیک فارسی هم آثاری مانند گلستان سعدی یا بهارستان جامی بی‌شباهت به فرم زوی هیتسو ژاپنی نیستند.

در تاریخ ادبیات ژاپن زوی هیتسوهای فراوانی نوشته شده‌اند؛ اما در میان آن‌ها سه اثر از همه ماندگارتر و مشهورترند که به «سه زوی هیتسو بزرگ» معروف‌اند و کتاب بالش قدیمی‌ترین و مهم‌ترین آن‌هاست. دومین زوی هیتسو بزرگ هوجوکی<sup>۶</sup> اثر کامونو

---

1. 清少納言/Sei Shōnagon

2. 枕草子/Makura-no Sōshi

3. 隨筆/zuihitsu

4. essay

5. non-fiction

6. 方丈記/Hōjōki

«صلح و آرامش» است و این نام به‌خوبی ماهیت این دوره‌ی طولانی و باثبات در تاریخ ژاپن را بازگو می‌کند. دوره‌ای که از سال ۷۹۴ تا ۱۱۸۶ میلادی طول کشید و در آن فرهنگ ژاپن بالید و به شکوفایی رسید. عامل این شکوفایی تلاقی فرهنگ وقت ژاپن با فرهنگ چین بود. در دوره‌ای که سی شوناگون در آن می‌زیست فرهنگ چین تأثیری عمیق بر فرهنگ ژاپن گذاشته بود، هرچند ارتباط بین ژاپن و چین قطع شده بود.

شهری که سی شوناگون در آن زندگی می‌کرد، یعنی هی‌آن‌کیو<sup>۱</sup> (کیوتوی امروزی) معمولاً «پایتخت» نامیده می‌شد. برای مردمانی که در این پایتخت زندگی می‌کردند سایر نقاط ژاپن تاریک و به‌دور از فرهنگ محسوب می‌شد. در مرکز پایتخت نیز قصر امپراتور ژاپن قرار داشت. هی‌آن‌کیو با الگوبرداری از چانگ‌آن<sup>۲</sup>، پایتخت چین، ساخته شده بود و قصر بزرگ امپراتور در شمال شهر قرار داشت و در مناطق شرقی، غربی و جنوبی آن خیابان کشیده بودند. قصر به دو بخش بیرونی و درونی تقسیم می‌شد. قصر بیرونی که باروهای بلندی آن را از شهر جدا می‌کرد عمارت‌های مختلف حکومتی را در خود جای می‌داد و قصر درونی که با دیوارهایی از بخش بیرونی مجزا می‌شد محل زندگی امپراتور و خانواده‌ی سلطنتی و معاشرانشان بود.

سی شوناگون در حاشیه‌ی این دنیا زاده شد. پدرش والی یکی از ایالت‌های آن زمان ژاپن بود. این مقام عموماً به درباریان رده‌ی میانی اعطا می‌شد. زندگی در ایالت‌ها برای درباریان پایتخت‌نشین به‌منزله‌ی نوعی تبعید فرهنگی بود. به همین علت بود که بسیاری از والیان ایالت‌ها بخش قابل‌توجهی از وقت خود را به‌جای ایالت خود، در دربار می‌گذراندند. در کتاب نیز هیچ ردی از زندگی سی شوناگون در جایی به‌جز پایتخت نمی‌بینیم.

با کنار هم گذاشتن شواهد موجود می‌توان تولد سی شوناگون را در حوالی سال ۹۶۶ در نظر گرفت و آخرین اخبار مربوط به او نیز در سال ۱۰۱۷ روایت شده‌اند. او احتمالاً در حدود سال ۱۰۲۵ درگذشته است. می‌دانیم که او با یکی از درباریان به نام تاجیبانا نوری‌میتسو<sup>۳</sup> ازدواج کرده و اقلاً یک فرزند از او داشته است. این ازدواج اما دوام زیادی نداشته و پیش از آن‌که سی شوناگون به خدمت ملکه درآید به جدایی

چومی<sup>۱</sup> در قرن سیزدهم است که قدرت‌الله ذاکری آن را با نام یادداشت‌های کومه<sup>۲</sup> به فارسی برگردانده است و سومین زوی هیتسوی بزرگ تسوره‌زوره‌گوسا<sup>۳</sup> اثر راهبی به نام یوشیدا کن‌کو<sup>۴</sup> در قرن چهاردهم است که دکتر هاشم رجب‌زاده آن را با نام گلستان ژاپنی<sup>۵</sup> به فارسی ترجمه کرده است. اینک کتاب بالش برای نخستین بار از زبان ژاپنی به فارسی برگردانده می‌شود. این کتاب علاوه بر آن‌که یکی از شاهکارهای ادبی کشور ژاپن محسوب می‌شود، سندی تاریخی و منبعی دقیق و مطمئن برای شناخت دربار امپراتور ژاپن در قرون دهم و یازدهم میلادی و جزئیات زندگی درباریان و مناسبات بین آن‌هاست.

بیشتر وقایع ضبط‌شده در کتاب بالش در قسمت اندرونی دربار امپراتور رخ می‌دهد و تاریخ وقوع آن‌ها بین سال‌های ۹۹۳ تا ۱۰۰۰ میلادی است. اطلاعات ما از زندگی سی شوناگون چندان زیاد نیست؛ حتی نام واقعی او را به‌درستی نمی‌دانیم. بخش اول نام او یعنی سی<sup>۶</sup> احتمالاً صورت کوتاه‌شده‌ی نام خانوادگی او یعنی کیوهارا<sup>۷</sup> است (سی تلفظ دیگری از نویسه‌ی کیو<sup>۸</sup> است). شوناگون نیز یکی از القاب رسمی دربار امپراتوری و به‌معنی «مشاور رده‌ی سوم» است. القاب مشابه آن عبارت‌اند از دای‌ناگون<sup>۹</sup> (مشاور اعظم) و چوناگون<sup>۱۰</sup> (مشاور رده‌ی میانی). در آن زمان مرسوم بود که زنان دربار را با القاب یکی از خویشاوندان مردشان می‌خواندند. بنابراین، احتمالاً سی شوناگون لقب شوناگون را از یکی از بستگان مرد خود گرفته است که از مشاوران رده‌ی سوم دربار بوده است. در برخی منابع تاریخی نام واقعی سی شوناگون را ناگی‌کو<sup>۱۱</sup> ضبط کرده‌اند. در کتاب اما همه‌جا او خود را با نام سی شوناگون می‌خواند.

سی شوناگون در اوج شکوفایی دوران هی‌آن<sup>۱۲</sup> زندگی می‌کرد. هی‌آن به‌معنی

۱. 鴨長明/Kamo-no Chōmei

۲. کامونو، چومه (ترجمه‌ی قدرت‌الله ذاکری) (۱۳۸۷). یادداشت‌های کومه. تهران: نشر مثلث

۳. 徒然草/Tsurezuregusa

۴. 吉田兼好/Yoshida Kenkō

۵. یوشیدا، کنکو (ترجمه‌ی هاشم رجب‌زاده) (۱۳۷۲). گلستان ژاپنی. تهران: مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)

۶. 清/Sei

۷. 清原/Kiyohara

۸. 清/Kiyo

۹. 大納言/Dainagon

۱۰. 中納言/Chūnagon

۱۱. 諾子/Nagiko

۱۲. 平安/Hei'an

۱. 平安京/Heiankyō

۲. 長安/Cháng'an

۳. 橘則光/Tachibana Norimitsu



باشد و بر سر همین موضوع با یکدیگر به شدت رقابت می‌کردند. به همین دلیل، جایگاه ملکه تی‌شی به جایگاه پدرش میچی‌تاکا در دربار بستگی داشت. کتاب بالش میچی‌تاکا را مردی شوخ‌طبع و قدرتمند به تصویر کشیده است. با درگذشت میچی‌تاکا جایگاه ملکه تی‌شی نیز در دربار متزلزل می‌شود. سرانجام عموی تی‌شی میچی‌ناگا<sup>۱</sup> که جای پدر او را گرفته است دختر ده‌ساله‌ی خود را به عقد امپراتور درمی‌آورد و این دختر جایگاه همسر اصلی امپراتور را تصاحب می‌کند. تی‌شی در پایان همان سال از دنیا می‌رود و در نتیجه، سی شوناگون نیز جایگاه خود را در دربار از دست می‌دهد. یکی از عجیب‌ترین جنبه‌های کتاب بالش آن است که ملغمه‌ای شگفت‌انگیز از پاره‌های متنوع و جورواجور است. برخی از پاره‌ها بسیار کوتاه‌اند درحالی‌که برخی دیگر به چندین صفحه می‌رسند. برخی فهرستی هستند از اشیا یا پدیده‌های مشابه، برخی خاطرات نویسنده‌اند، برخی دیگر به حکایت‌ها و روایت‌ها یا افکار و نظرات نویسنده درباره‌ی چیزهای مختلف اختصاص دارند و برخی نیز داستان‌های کوتاه عاشقانه‌اند. اندکی از پاره‌ها نیز با پاره‌های دیگر ارتباط دارند. باین حال، روح واحدی هست که تمام پاره‌های کتاب بالش را مانند نخ تسبیحی به هم وصل می‌کند و آن روح واحد نگاه دقیق و نکته‌سنج و مثبت‌اندیش سی شوناگون به پدیده‌های پیرامون خود است. در سراسر کتاب نویسنده‌ای کنجکاو، حاضر جواب و باهوش را می‌بینیم که تسلط غریبی به آثار ادبی زمانه‌ی خود دارد و حتی ادبیات کلاسیک چینی را هم کاملاً می‌شناسد؛ درحالی‌که یادگیری زبان و ادبیات چینی اساساً مختص مردان دربار بوده است. بی‌شک مهم‌ترین کلیدواژه‌ی کتاب بالش کلمه‌ی «اوکاشی»<sup>۲</sup> است که بیش از ۴۵۰ بار در متن کتاب تکرار شده است. اوکاشی که امروزه به اصطلاحی در زیباشناسی ژاپنی تبدیل شده است در دوره‌ی زندگی سی شوناگون به معنی جذاب، هیجان‌انگیز، زیبا، سرگرم‌کننده، شادی‌آور، وسوسه‌کننده، لذت‌بخش، خشنودکننده و دلفریب بوده است. ترجمه‌ی این کتاب، در اغلب موارد، واژه‌ی «اوکاشی» به «دل‌انگیز» ترجمه شده است. اوکاشی همان عنصر وحدت‌بخشی است که بنیاد پاره‌های ظاهراً بی‌ارتباط نوشته‌ی سی شوناگون را تشکیل می‌دهد. حتی در جایی که خود واژه‌ی اوکاشی (دل‌انگیز) در متن غایب است، ما حضور آن را به عنوان مضمونی ثابت احساس می‌کنیم.

انجامیده است. در کتاب بالش چندین بار از مردی به نام نوری میتسو یاد می‌شود که با سی شوناگون پیوند برادری و خواهری بسته‌اند. این مرد احتمالاً همسر سابق اوست. برای روشن‌تر شدن دوره‌ی زندگی سی شوناگون شاید بد نباشد اشاره کنیم که او با بزرگان ادب فارسی نظیر فردوسی، بیهقی، ناصر خسرو، ابوسعید ابوالخیر و خواجه عبدالله انصاری هم‌روزگار بوده است.

وقایع ضبط‌شده در کتاب بالش تقریباً همگی در زمانی رخ داده که سی شوناگون در سمت ندیمگی ملکه تی‌شی<sup>۱</sup> در دربار خدمت می‌کرده است. در آن زمان سی شوناگون کمتر از سی سال سن داشت و البته از سایر ندیمه‌ها و خدمتکاران ملکه بزرگ‌تر بود. او همچنین حدود ده سال از خود ملکه مسن‌تر بوده است. خدمت سی شوناگون در دربار امپراتور ظاهراً با مرگ ملکه تی‌شی به پایان می‌رسد و ما از زندگی و احوال او در سال‌های پایانی عمر تقریباً چیزی نمی‌دانیم. سی شوناگون عاشقانه ملکه تی‌شی را می‌ستاید و ملکه نیز آشکارا از مصاحبت با او لذت می‌برد. اما گاه دوست دارد سربه‌سر ندیمه‌ی محبوب خود بگذارد و معمولاً این کار را با آزمودن عشق و وفاداری او نسبت به خود می‌کند.

با این‌که از تی‌شی با عنوان «ملکه» یاد می‌شود، اما در حقیقت، او جایگاه مستحکمی در دربار نداشت. وقتی سی شوناگون به خدمت او درآمد، او همسر اصلی امپراتور ایچی‌جو بود. تی‌شی دختر یکی از بزرگان خاندان پرنفوذ فوجی‌وارا<sup>۲</sup> به نام میچی‌تاکا<sup>۳</sup> بود و در چهارده‌سالگی به عقد امپراتور یازده‌ساله درآمده بود. همسران دیگر امپراتور نیز که همگی از خاندان‌های بانفوذ بودند در همین دربار زندگی می‌کردند.

با این‌که خاندان امپراتوری ژاپن قدیمی‌ترین خانواده‌ی سلطنتی در جهان است، در طول تاریخ ژاپن، امپراتور معمولاً قدرت چندانی نداشته است. در دوره‌ی هی‌آن نیز قدرت واقعی در دستان خاندان قدرتمند فوجی‌وارا بود و اغلب سمت‌های مهم دربار در اختیار مردان خاندان فوجی‌وارا قرار داشت. تلاش خاندان فوجی‌وارا و خاندان‌های بزرگ دیگر همواره بر این بود که ملکه، یعنی مادر امپراتور بعدی، از خانواده‌ی آن‌ها

۱. فوجی‌وارانو تی‌شی یا فوجی‌وارانو ساداکو (Fujiwara-no Teishi/ Fujiwara-no Sadako) (藤原定子) ۹۷۷-۱۰۰۱) همسر اصلی امپراتور ایچی‌جو (一条天皇/Ichijō-tennō) (۹۸۰-۱۰۱۱) شصت و ششمین امپراتور ژاپن بود.

۲. 藤原/Fujiwara

۳. 道隆/Michitaka

۱. 道長/Michinaga

۲. をかし/okashi

که مردان نجیب‌زاده به دیدن بانوان نجیب‌زاده می‌آمدند و پیک‌ها برای رساندن پیغام به ملکه حضور می‌یافتند. در دربار‌های آن زنان نجیب‌زاده چهره‌ی خود را غیر از محارم خود به هیچ مرد دیگری نشان نمی‌دادند. مردانی که از دنیای بیرون به بخش درونی قصر راه می‌یافتند و به حضور بانوان نجیب‌زاده می‌رسیدند یا در ایوان بر روی تشکچه‌ای می‌نشستند و از پشت پرده‌های حصیری با بانویی که در داخل اتاق بود سخن می‌گفتند یا اگر هوا سرد و بارانی بود به درون می‌آمدند و از پشت پرده‌های پایه‌دار با بانوان صحبت می‌کردند. بانوان نجیب‌زاده از پشت پرده، بی‌آن‌که دیده شوند با مردان سخن می‌گفتند و گاه پیام شفاهی یا مکتوب آن‌ها را می‌گرفتند و به ملکه می‌رساندند. بانوان قصر تنها زمانی در ایوان می‌نشستند یا در باغ گردش می‌کردند که اطمینان حاصل می‌کردند نگاه غریبه‌ای آن‌ها را نمی‌بیند و اگر به‌طور اتفاقی در محوطه‌ی قصر با مردی غریبه روبه‌رو می‌شدند، چهره‌ی خود را در پشت بادبزن دستی یا آستین لباس خود پنهان می‌کردند.

هیجان‌انگیزترین وقایع زندگی این زنان زمانی بود که برای مدتی کوتاه از قصر خارج می‌شدند و گل سرسبد این وقایع نیز جشن سالانه‌ی کامو<sup>۱</sup> در شهر کیوتو بود؛ همچنین خروج هرازگاه امپراتور از قصر و برخی مراسم مذهبی که در کتاب سی شوناگون به تصویر کشیده شده‌اند. اما حتی در چنین گشت‌وگذارهایی نیز زنان بلندمرتبه در کجاوه‌ها و تخت‌روان‌ها می‌نشستند و خود را از انتظار پنهان می‌کردند.

بانوان نجیب‌زاده‌ای که در دربار به امپراتور، ملکه و سایر اعضای خاندان سلطنتی خدمت می‌کردند همگی هنرمند و صاحب‌ذوق بودند و در این دربار هیچ چیز به اندازه‌ی طبع شاعری میزان ذوق و سلیقه‌ی هنری فرد را نشان نمی‌داد. در کتاب بالش می‌بینیم که شعر و شاعری با همه‌ی مکالمات رسمی و غیررسمی آمیخته است و تقریباً هر گردهمایی‌ای قابلیت تبدیل شدن به جلسه‌ی مشاعره را دارد. هر که می‌خواهد مقبول جمع باشد می‌بایست دانش شعری عمیق و گسترده‌ای داشته باشد.

پیام‌های مکتوبی که بین درباریان ردوبدل می‌شد سرشار از اشارات ظریف و معمولاً حاوی شعر بود و این پیام‌ها پاسخی شاعرانه را نیز طلب می‌کرد. این نامه‌ها با خطی خوش بر روی کاغذهای مرغوب نوشته می‌شد و در همه‌ی جزئیات زیباشناختی از جمله

با این‌که می‌دانیم سی شوناگون پس از درگذشت ملکه جایگاه خود را در دربار از دست داده است و وقایع سخت و غم‌انگیز دیگری را هم از سر گذرانده و همه‌ی این اتفاقات بزرگ تأثیر عمیقی بر زندگی او گذاشته است، در کتاب بالش اندوه و ماتم حضور بسیار کم‌رنگی دارد. در این کتاب سی شوناگون بیشتر بر روی وقایع و موضوعات جالب و جذاب اطراف خود تمرکز کرده است. اگر اندوهی هم در یادداشت‌های او ظاهر می‌شود، زودگذر است و خیلی سریع جای خود را به وقایع شاد و دل‌انگیز می‌دهد. گویا سی شوناگون به دنبال آن است که به خوانندگان خود طعم شیرین زندگی در دربار پرزرق‌وبرق‌هی آن را بچشاند. از همین‌رو است که نه‌تنها قاطعانه از بازگفتن غم‌ها خودداری می‌کند، بلکه تا حد زیادی، به جای آن به خواننده نشاط و شادی می‌بخشد. او آگاهانه قصد دارد تا دربار ملکه تی‌شی را برای همیشه غرق در رخسار رنگارنگ زیبایی‌های دل‌انگیز نشان دهد و این تصویر را برای خنثی کردن داستان غم‌انگیز تی‌شی به آیندگان معرفی کند.

ملکه تی‌شی و بانوان نجیب‌زاده‌ای که به او خدمت می‌کردند در محیطی زندگی می‌کردند که از دنیای خارج جدا شده بود. آن‌ها تمام روزها و شب‌های خودشان را در این فضا می‌گذرانند. ملکه در اتاقی بزرگ در داخل فضای درونی قصر محصور بود و بیشتر آمودشدهایی که در پیرامون او صورت می‌گرفت در راهروهای گرداگرد این اتاق بزرگ بود. اتاق‌هایی که ملکه و امپراتور در آن زندگی می‌کردند اتاق‌های چوبی نسبتاً ساده‌ای بودند که با درهای کشویی ساخته‌شده از چوب و کاغذ از یکدیگر جدا می‌شدند.

تنها بنایی که در درون قصر دیوارهای سنگی داشت انبار غله‌ی قصر بود و بقیه‌ی اتاق‌ها فضاهایی موقت بودند که با درهای کشویی و دیوارک‌های تاشو ساخته می‌شدند. درهای کشویی و پرده‌های ساخته‌شده از حصیر و نی خیزران تنها چیزی بود که اتاق امپراتور و ملکه را از راهروهای اطراف جدا می‌کردند و معمولاً این اتاق‌ها کمی بلندتر از راهروهای اطراف ساخته می‌شدند. بانوان نجیب‌زاده‌ای که در خدمت ملکه بودند اتاق‌های جداگانه‌ی خود را در قصر داشتند.

در آن‌سوی راهروها ایوانی بود که گرداگرد قصر ساخته شده بود. این ایوان با پرده‌هایی از راهروها جدا می‌شد و کمی کوتاه‌تر از راهروها بود. در این ایوان‌ها بود

1. 賀茂/Kamo

پس از رفتن از دربار همچنان بانوان دیگر نظیر مورااساکی شیکی‌بو را آزار می‌دهد. درباره‌ی نام کتاب بالش و دلیل این نام‌گذاری در آخرین پاره‌ی کتاب، به ماجرای آغاز نوشتن این یادداشت‌ها اشاره می‌شود: «روزی وزیر دربار کوره‌چیکا به حضور ملکه شرفیاب شد و دسته‌ای کاغذ با خود آورد. ملکه از من پرسیدند: "با این کاغذها چه‌کار می‌توان کرد؟ گویا قرار است به دستور اعلی‌حضرت کتابی تاریخی روی آن استنساخ شود." من پاسخ دادم: "می‌توان با آن‌ها بالشی ساخت." ملکه بلافاصله فرمودند: "پس این کاغذها از آن تو!" و همه‌ی کاغذها را به من دادند.» متأسفانه امروز به‌درستی نمی‌دانیم مقصود سی شوناگون از «بالش» چه بوده است. بعید است که او واقعاً بخواهد کاغذها را به جای بالش زیر سر بگذارد. از ارجاعات متون دیگر این دوره‌ی تاریخی به «بالش» می‌توانیم حدس بزنیم که احتمالاً مقصود او این بوده است که کاغذها را جایی در کنار بالین خود نگه دارد و یادداشت‌های شخصی خود را بر روی آن‌ها بنویسد. آنچه مسلم است آن است که دسته‌ی کاغذها را ملکه تی‌شی به درخواست سی شوناگون در اختیار او گذاشته است و همین کاغذهاست که یادداشت‌های روزانه‌ی سی شوناگون بر آن‌ها نوشته می‌شود و بعدها به یکی از مهم‌ترین گنجینه‌های ادبیات کلاسیک ژاپن تبدیل می‌شود. شاید بتوانیم بگوییم که سی شوناگون کاغذها را از ملکه گرفته است تا در کنار بالش خواب خود نگه دارد و هرازگاهی یادداشتی خصوصی و شخصی برای دل خودش بنویسد، اما همین یادداشت‌ها باقی می‌ماند و مایه‌ی اعتبار آن دربار و آن دوران می‌شود؛ به حدی که امروز آن دربار با این یادداشت‌ها به خاطر آورده می‌شود، یادداشت‌هایی درباره‌ی چیزهای دل‌انگیز و جالب زندگی که پر از شوخ‌طبعی و ذوق و نکته‌سنجی است.

کتاب بالش نسخه‌های متعددی دارد که قدیمی‌ترین آن‌ها در قرن سیزدهم میلادی کتابت شده است. نسخه‌های موجود اغلب در محتوا، تعداد و ترتیب پاره‌ها با یکدیگر تفاوت‌های چشمگیر دارند. پژوهشگران امروز نیز با مقایسه‌ی نسخه‌های مختلف کتاب به دنبال رسیدن به نسخه‌ای اصیل و قابل‌اعتماد هستند. کتاب بالش چهار نسخه‌ی اصلی دارد. اولین آن‌ها «نسخه‌ی سه طوماره» نام دارد که در سال ۱۲۲۸ میلادی بر روی سه طومار استنساخ شده است. دومین نسخه «نسخه‌ی نوئین»<sup>۲</sup>

جنس و رنگ کاغذ و مرکب بسیار دقت می‌شد. اگرچه تبادل شعر در بین همه‌ی درباریان‌هی‌آن رایج بود، اما بنا به سنت دیرینه، آنچه اساساً جوهر تبادل شاعرانه را تجسم می‌بخشید روابط عاشقانه بود. یک مرد ممکن بود فقط با خواندن شعری از یک زن عاشق او شود و یک زن ممکن بود رابطه‌ی عاشقانه‌اش را با مردی صرفاً با دیدن اشعار ضعیف و سست از او بر هم بزنند. به روایت‌های این‌چنین در کتاب بالش بسیار برمی‌خوریم. سی شوناگون نیز در نکته‌سنجی و حاضر جوابی و در شعر و شاعری استادی تمام‌عیار بوده است و ما این استادی را در کتابش به خوبی می‌بینیم.

استادی دیگر سی شوناگون در به خاطر سپردن ظریف‌ترین جزئیات لباس آدم‌هاست. سی شوناگون شخصی را که در فاصله‌ای دور، در اتاقی با نور ضعیف دیده است، سال‌ها بعد با توصیفی شگفت‌انگیز از جزئیات کامل لباس شامل شکل و رنگ و طرح و جنس پارچه به خاطر می‌آورد. آن‌طور که از متون دیگر آن دوره درمی‌یابیم، شیفتگی او به لباس‌ها غیرعادی یا غیرمعمول نبوده است. اساساً مقوله‌ی لباس در دربار‌هی‌آن اهمیت بسیاری داشته است و نظرات و قضاوت‌های سی شوناگون به خوبی این اهمیت را منعکس می‌کند. اما نظرات درباریان هم عصر سی شوناگون مؤید آن است او دقتی خارق‌العاده در به خاطر سپردن جزئیات اجزای لباس آدم‌ها دارد. وقتی سی شوناگون می‌خواهد کسی را توصیف کند، به ندرت به ویژگی‌های چهره یا اندام او اشاره می‌کند. از دید او مردان و زنان همان لباسی هستند که بر تن می‌کنند. سی شوناگون زنی برجسته و تأثیرگذار در زمانه‌ی خود و پس از خود است. بسیاری از معاصرانش ذوق و نبوغ او را ستوده‌اند، اما ظاهراً برخی از بانوان و ندیمه‌های دیگر دربار چندان دل خوشی از او ندارند. پس از درگذشت ملکه تی‌شی، یکی دیگر از بانوان دربار به نام مورااساکی شیکی‌بو<sup>۱</sup> ندیمه‌ی ملکه‌ی جدید می‌شود. او داستان گنجی را به رشته‌ی تحریر درآورده است که یکی از شاهکارهای ادبیات کلاسیک ژاپن محسوب می‌شود. در خاطرات روزانه‌ی بانو مورااساکی شیکی‌بو ندیمه‌ای را که برخلاف سی شوناگون شخصیتی آرام و گوشه‌گیر و جدی داشت می‌بینیم که سی شوناگون را زنی مغرور و خودپسند توصیف می‌کند که «خود را بسیار باهوش می‌دانست و نوشته‌هایش را با کلمات چینی آکنده می‌ساخت». می‌بینیم که سایه‌ی سی شوناگون حتی سال‌ها



کاروکوناگائی<sup>۱</sup> و نیز ترجمه‌ی اوساموهاشی موتو<sup>۲</sup> بیشتر مراجعه شده است. همچنین از بین ترجمه‌های انگلیسی موجود از کتاب، ترجمه‌ی ایوان موریس<sup>۳</sup> و ترجمه‌ی دقیق و عالمانه‌ی خانم مردیث مک‌کینی<sup>۴</sup>، استاد دانشگاه ملی استرالیا، نیز مورد استفاده قرار گرفته‌اند. شیوه‌ی ترجمه‌ی کتاب حاضر به این شکل بوده است که پس از یافتن هریک از پاره‌های کتاب در ترجمه‌های فوق، آن پاره نخست جمله به جمله در ترجمه‌های ژاپنی معاصر و انگلیسی ذکرشده در بالا مطالعه و مقایسه شده است، سپس با مراجعه به متن اصلی به زبان فارسی برگردانده شده است.

تمامی تاریخ‌های ذکرشده در کتاب مانند متن اصلی بر اساس تقویم قمری چینی است که در ژاپن نیز رواج داشته است. طبق این تقویم، سال نو در حوالی بهمن‌ماه آغاز می‌شد و ماه‌ها با شماره نامیده می‌شدند. ساعت‌ها نیز بر اساس نظام زمان سنجی چینی ژاپنی بیان شده‌اند که در آن هر شبانه‌روز به دوازده بازه تقسیم می‌شده است و هر بازه با نام یکی از حیوانات دوازده‌گانه مشخص می‌شده است. نخستین بازه «ساعت موش» نام داشت و از حدود ساعت یازده شب تا ساعت یک بامداد طول می‌کشید. ساعت‌های بعدی به ترتیب عبارت بودند از گاو، ببر، خرگوش، اژدها، مار، اسب، گوسفند، میمون، خروس، سگ و گراز.

زبان متن در برخی پاره‌ها بسیار رسمی است و در برخی پاره‌های دیگر به زبان گفتاری دوره‌ی هی‌آن نزدیک می‌شود. علاوه بر دشواری‌های زبانی، معادل‌یابی برای القاب و مشاغل و مناصب پرشمار درباری و آیین‌ها و سایر پدیده‌های مرتبط با دین بودا و دربار از دیگر چالش‌های ترجمه‌ی کتاب بوده است. همچنین به نظر می‌رسد برخی پاره‌های کتاب بین یادآوری خاطره‌ای واقعی و تخیل شناورند و همین می‌تواند گاه موجب سردرگمی شود. این ابهام با این واقعیت تشدید می‌شود که در زبان ژاپنی غالباً فاعل تظاهر آشکار ندارد. در واقع، در بسیاری از پاره‌ها نمی‌دانیم کسی که در یادداشت وقایع را از سر می‌گذرانند «من» است یا «ما» یا «او». البته در اغلب اوقات این پرسش هیچ اهمیتی ندارد و کافی است بدانیم که چنین واقعه‌ای رخ داده است و ما نیز با خواندنش به نوعی آن را تجربه کنیم.

نام دارد که گفته می‌شود یکی از بستگان سی شوناگون و معاصر با او به نام نوئین که راهب و شاعر بوده است این نسخه را در اختیار داشته. نسخه‌ی سوم «نسخه‌ی ساکای» نام دارد که در اختیار راهبی به نام دوها<sup>۲</sup> در شهر ساکای بوده است. نسخه‌ی چهارم نیز «نسخه‌ی مائه‌دا»<sup>۳</sup> نام دارد و در اختیار خاندان مائه‌دا بوده است. هریک از چهار نسخه‌ی اصلی چند گونه‌ی مختلف دارند که اندکی با یکدیگر متفاوت‌اند.

نسخه‌های موجود کتاب بالش از یک منظر دیگر به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته‌ی اول نسخه‌هایی هستند که در آن‌ها پاره‌های مختلف کتاب بدون هیچ نظم و ترتیبی در کنار هم قرار گرفته‌اند و دسته‌ی دوم نسخه‌هایی‌اند که در آن‌ها پاره‌های مشابه با هم در کنار هم آمده‌اند. امروز پژوهشگران و نسخه‌شناسان ژاپنی معتقدند نسخه‌های دسته‌ی اول اصیل‌ترند و نظم و ترتیبی که در نسخه‌های دسته‌ی دوم دیده می‌شود در قرون بعدی به پاره‌های کتاب داده شده است. همچنین از دید پژوهشگران و نسخه‌شناسان از بین چهار نسخه‌ی اصلی موجود، نسخه‌ی سه‌طوماره کامل‌ترین و قابل اطمینان‌ترین نسخه‌ی موجود است و احتمالاً به آنچه سی شوناگون در بیش از هزار سال پیش نوشته نزدیک‌تر است. به همین علت، در ترجمه‌ی این کتاب از یکی از گونه‌های بی‌نظم و ترتیب نسخه‌ی سه‌طوماره استفاده شده است. این نسخه را انتشارات ایوانامی در سال ۱۹۶۲ با تصحیح و توضیحات کیکان ایکه‌دا<sup>۴</sup>، استاد برجسته‌ی ادبیات ژاپنی دانشگاه توکیو، منتشر کرده است.

زبانی که کتاب بالش با آن نوشته شده است زبان دوره‌ی هی‌آن یعنی زبان ژاپنی میانه‌ی آغازین<sup>۵</sup> است. فهمیدن این زبان که دنباله‌ی بلا فصل زبان ژاپنی باستان<sup>۶</sup> است برای مردم امروز ژاپن دشوار است. از این‌رو ترجمه‌های متعددی از این متن و متون مشابه به زبان ژاپنی معاصر وجود دارد. در ترجمه‌ی فارسی این اثر نیز از تعدادی از این ترجمه‌ها بهره گرفته شده است که فهرستشان در پایان کتاب آورده شده است. از میان آن‌ها به ترجمه‌ی جوجی ایشی‌دا<sup>۷</sup>، ترجمه‌ی ساتوشی ماتسوئو<sup>۸</sup> و

- |                          |                       |
|--------------------------|-----------------------|
| 1. 堺本/Sakaibon           | 2. 道巴/Dōha            |
| 3. 前田本/Maedabon          | 4. 池田龜鑑/Ikeda Kikan   |
| 5. Early Middle Japanese | 6. Old Japanese       |
| 7. 石田穰二/Ishida Jōji      | 8. 松尾聰/Matsuo Satoshi |

1. 永井和子/Nagai Kazuko

2. 橋本治/Hashimoto Osamu

3. Ivan Ira Esme Morris (1925–1976)

4. Meredith McKinney

توضیحات زیادی در قالب پانوشت به کتاب افزوده شده‌اند که همه‌ی این پانوشت‌ها از مترجم کتاب است. در متن کتاب همچنین با اشعار بسیاری مواجه می‌شویم که سی شوناگون یا افراد دیگری آن‌ها را سروده‌اند. باید توجه داشت که همه‌ی این شعرها در زبان ژاپنی آهنگین‌اند و وزن مورایی دارند و بخشی از شیرینی و جذابیت آن‌ها مرهون همین وزن است. در ترجمه، همه‌ی شعرها بدون توجه به وزن آن‌ها به صورت منثور به فارسی برگردانده شده‌اند و طبیعتاً زیبایی و جذابیت اصلی خود را ندارند. در مجموع ممکن است زبان و سبک کتاب برای برخی از خوانندگان غریب باشد. شاید بهتر باشد نوشته‌های این کتاب را مطالب یک وبلاگ یا فرسته‌هایی در یک شبکه‌ی اجتماعی تصور کنیم که کاربری ژاپنی آن را در بیش از یک‌هزار سال پیش نوشته است.

در پایان لازم می‌دانم از همه‌ی کسانی که در ترجمه‌ی این کتاب طرف مشورت من بودند یا منابع مورد نیاز را در اختیارم گذاشتند سپاس‌گزاری کنم. خانم دکتر یوکی یاماناکا<sup>۱</sup> استاد ادبیات ژاپنی دانشگاه ریئو و متخصص نسخه‌شناسی، مرا در انتخاب نسخه‌ی مناسب کتاب برای ترجمه یاری کردند. دوستانم آقای یوشی‌هارو تسوکودا<sup>۲</sup>، آقای رین‌تارو تاکه‌ئوچی<sup>۳</sup> و دکتر بهمن ذکی‌پور نیز برخی نسخه‌ها و منابع مورد نیاز را برای ترجمه‌ی این کتاب در اختیارم گذاشتند.

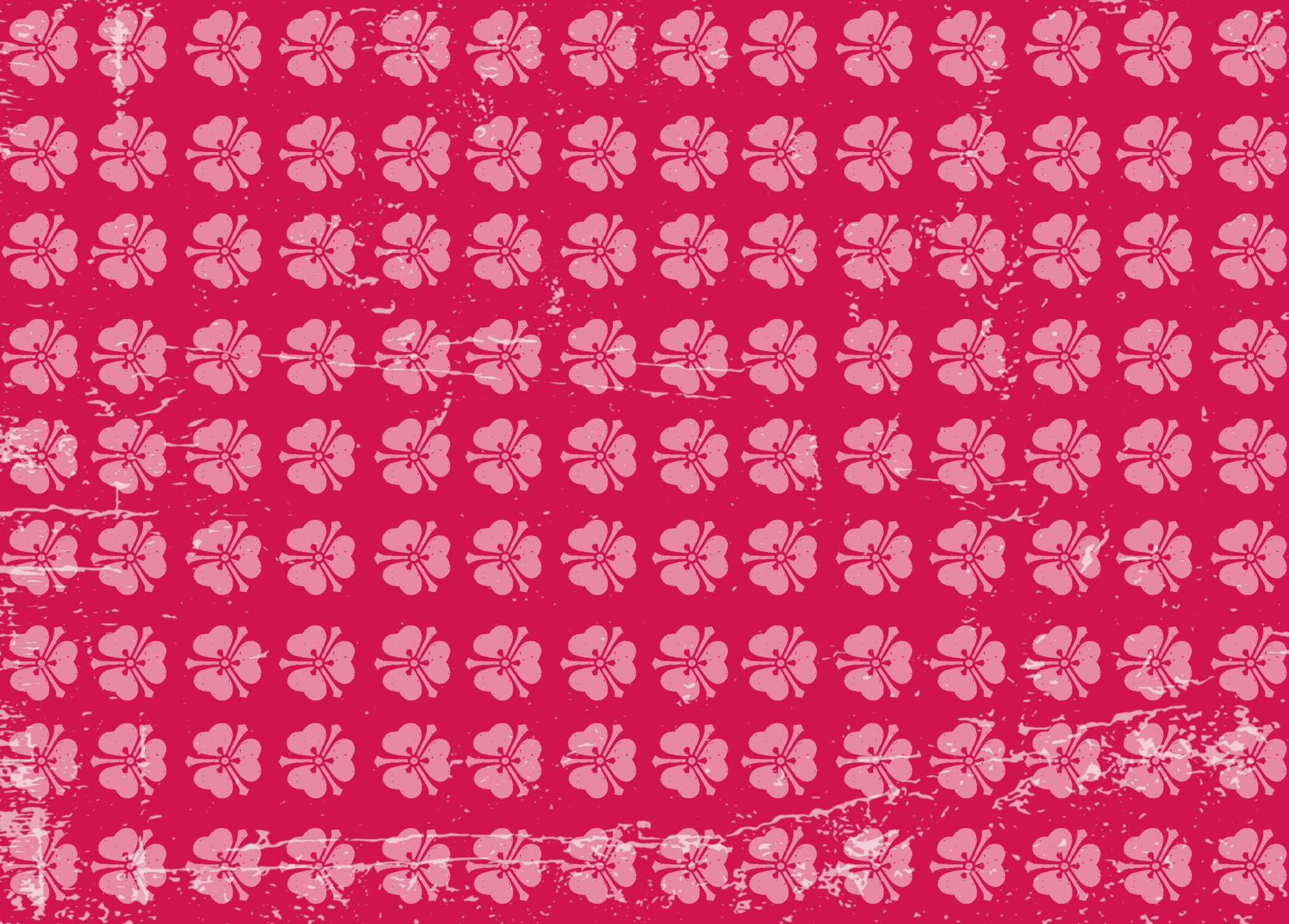
سید آیت حسینی

تهران، بهار ۱۴۰۲

1. 山中悠希/Yamanaka Yuki

2. 佃芳史春/Tsukuda Yoshiharu

3. 竹内凜太朗/Takeuchi Rintarō





### بهار طلوع‌هایش زیباست

بهار طلوع‌هایش زیباست؛ وقتی قله‌ی کوه با روشنی اندک هوا آهسته‌آهسته سپید می‌شود و باریکه‌های کبودفام ابر بر فرازش آرام می‌گیرند.

تابستان شب‌هایش زیباست؛ مخصوصاً شب‌های مهتابی. اما در شب‌های تاریک هم پرواز درهم شبتاب‌ها زیباست. حتی اندک درخشش تنها دو یا سه شبتاب دل‌انگیز است. بارش باران هم دل‌انگیز است.

پاییز غروب‌هایش زیباست؛ وقتی خورشید درخشان عصرگاهی پایین می‌رود و به لبه‌ی کوه نزدیک می‌شود و کلاغ‌ها به آشیانه می‌روند، شتاب کردنشان در دسته‌های سه‌چهارتایی یا دوسه‌تایی دل را می‌رباید. صف غازهای وحشی که از دور کوچک دیده می‌شوند حتی بیشتر از آن دل‌انگیز است. پس از غروب، صدای باد و آوای حشرات قابل‌وصف نیست.

زمستان صبح‌هایش زیباست؛ زیبایی بارش برف و سپیدی شبنم یخ‌زده که نیازی به توصیف ندارد. جز آن، روزهای بسیار سرد که با شتاب آتش می‌افروزند و زغال می‌آورند هم دل‌پذیر است. اما هنگام ظهر که هوا اندکی گرم می‌شود، آتشدان مملو از خاکستر سفید خوشایند نیست.



## ❁ دو ❁

### ایام سال

از ایام سال<sup>۱</sup> روزهای سال نو خوب است و همچنین ماه سوم و ماه چهارم و ماه پنجم و نیز ماه ششم و هفتم و هشتم و البته ماه یازدهم و دوازدهم. در حقیقت، در طول سال هر ماهی به وقت خود دل انگیز است.

## ❁ سه ❁

### اولین روز سال نو

در نخستین روز از ماه اول سال، آسمان به طرز غربیی دل پذیر است. وقتی مه همه جا را پوشانده است، منظری آدم‌هایی که این جا و آن جا با ظاهری آراسته و زیبا جشن می‌گیرند و به دیدن بزرگان می‌روند شیرین و دل انگیز است.

روز هفتم، در جاهایی که برف آب شده، گیاهان تازه‌رسته را می‌چینند. تماشای مردمی که از دیدن گیاهان سبز و تازه در جاهای غیرمعمول ذوق‌زده می‌شوند و شادی می‌کنند بسیار جالب است. کسانی که در قصر زندگی نمی‌کنند با ارابه‌های تزئین شده به دیدن اسب‌های کبود<sup>۲</sup> می‌آیند. وقتی ارابه از آستانه‌ی دروازه‌ی مرکزی می‌گذرد، چنان تکانی می‌خورد که سرزن‌های سوار ارابه

۱. سال‌شماری بر اساس تقویم قمری چینی بوده است که در آن سال نو از اواخر زمستان آغاز می‌شده است.

۲. مراسمی که در هفتمین روز سال نو برای دفع شر برگزار می‌شد و در آن اسب‌های کبودرنگ را به نمایش می‌گذاشتند.

به هم برخورد می‌کند و شانه از سرشان بر روی زمین می‌افتد و اگر غفلت کنند زیر پا می‌شکند. خنده‌ی جمع در این لحظه دل انگیز است.

خاطرم هست یک بار در نزدیکی برج نگهبانی دروازه‌ی سمت چپ، عده‌ی زیادی از بزرگان دربار و دیگران ایستاده بودند که چند نفر کمان‌های نگهبانان را از آن‌ها گرفتند و با کمان‌ها اسب‌ها را می‌رماندند و می‌خندیدند. از لابه‌لای پرده‌ی ارابه، حصار چوبی مشبک قصر دیده می‌شد و رفت‌وآمد فراشان و زنان خدمتکار دل انگیز بود. با خودم فکر کردم این زنان چقدر خوش‌بخت‌اند که با آسودگی به درون قصر می‌آیند و می‌روند. اما وقتی نزدیک‌تر آمدند پوست صورتشان را دیدم که کاملاً سیاه بود و جاهایی که خوب سفیداب نزده بودند به لکه‌های سیاه روی زمین هنگام آب شدن برف‌ها می‌ماند و منظری کریهی پدید آورده بود. وقتی اسب‌ها شروع به جست‌وخیز کردند من ترسیدم و به انتهای ارابه عقب نشستم و دیگر چیزی دیده نشد.

در روز هشتم، کسانی که ترفیع مقام گرفته‌اند برای عرض ادب می‌شتابند. صدای ارابه‌هایشان با همیشه فرق دارد و دل انگیز است.

در روز پانزدهم، شله‌ی ماه کامل<sup>۱</sup> می‌پزند و به حضور اعلی‌حضرت پیشکش می‌کنند. بانوان پیر و جوان دربار چوب‌های باقی‌مانده از اجاق شله را پنهان می‌کنند و مترصد فرصتی می‌شوند تا با آن بانوان دیگر را بزنند.

۱. شله‌ی برنج با لوبیای شیرین که غذای مخصوص پانزدهمین روز سال بر اساس تقویم قمری چینی بوده است.

منظره‌ی زنانی که پیوسته مراقب پشت سر خود هستند تا چوب نخورند بسیار دیدنی است. وقتی کسی چوب می‌خورد همه خنده سر می‌دهند و هلهله می‌کنند و آن که چوب خورده البته رنجیده می‌شود.

جوانی که سال گذشته با دختر خانواده‌ای ازدواج کرده شب را نزد آن‌ها گذرانده و اینک آماده‌ی حرکت به سوی دربار است. یکی از بانوان از گوشه‌ای پنهانی داماد را می‌پاید و بی‌صبرانه منتظر فرصتی است تا با چوب ضربه‌ای به او بزند. بانوانی که در مقابل داماد نشسته‌اند از قصد او آگاه می‌شوند و خنده‌شان می‌گیرد. بانویی که پنهان شده با دست اشاره می‌کند که «ساکت باشید.» عروس هم بی‌خبر از همه‌جا آرام نشسته است. بانوی چوب‌به‌دست با این بهانه که «می‌خواهم از آن‌جا چیزی بردارم.» پیش می‌آید، اما ناگهان ضربه‌ای جانانه به نشیمنگاه داماد می‌زند و می‌گریزد. همه به خنده می‌افتند. داماد هم لبخند می‌زند و ابداً دلخور نیست. عروس هم آرام بی‌آن‌که تعجب کند نشسته و چهره‌اش از شرم کمی سرخ شده است که بسیار دل‌انگیز است.

گاه بانوانی که در این چوب‌زنی شرکت می‌کنند، مردان عالی‌رتبه را هم چوب می‌زنند. واقعاً نمی‌دانم در سرشان چه می‌گذرد. با همه‌ی این‌ها، چوب خوردن و اوقات تلخی کردن و گریستن بانوان و لعن و نفرین کردن کسی که چوب زده بسیار مضحک است. در این روز حتی نجای بلندپایه نیز تعارف و ادب را کنار می‌گذارند.

هنگام انتصابات بهاره، دربار دیدنی است. مقامات رده‌ی چهارم و رده‌ی پنجم که در برف و یخبندان نامه‌ی

درخواست ترفیع در دست به این سو و آن سو می‌روند چهره‌هایی جوان و مصمم و قابل‌اتکا دارند. پیران موسفید هم دیگران را واسطه قرار می‌دهند و به اتاق‌های بانوان دربار می‌روند و از قابلیت‌های خودشان داد سخن درمی‌دهند. غافل از این‌که بانوان جوان بعداً ادایشان را درمی‌آورند و ریشخندشان می‌کنند. مدام می‌گویند «سلام ما را به حضور اعلی حضرت امپراتور و علیا حضرت ملکه برسانید.» آن‌ها که به مقام دلخواهشان می‌رسند شادند، اما چه بیچاره‌اند آن‌ها که ناکام می‌مانند.

### چهار

#### روز سوم از ماه سوم

در روز سوم از ماه سوم، آفتاب بهتر است که درخشان باشد. درختان هلو از این روز شکوفه می‌دهند. زیبایی درختان بید مجنون نیازی به وصف ندارد. جوانه‌های بید تا وقتی مثل پیلای کرم ابریشم بسته هستند بسیار دل‌انگیزند، اما وقتی برگ‌هایشان بزرگ می‌شود چنگی به دل نمی‌زنند. درختان بعد از ریختن شکوفه‌هایشان نیز زشت و بدمنظر می‌شوند. شاخه‌های دراز پر از شکوفه‌ی گیلان که می‌برندشان و درگلدان‌های بزرگ می‌گذارند بسیار دل‌انگیز است. نشستن و سخن گفتن مهمانان عادی یا برادران اعلی حضرت در نزدیکی این گلدان با جامه‌هایی به رنگ شکوفه‌ی گیلان در بر، که ردای زیرینشان نیز پیدا است، بسیار دل‌انگیز است. پرواز زیبای پرندگان کوچک و حشرات در آن نزدیکی نیز مسحورکننده است.



## جشن‌های ماه چهارم

جشن‌های ماه چهارم بی‌نظیرند.<sup>۱</sup> نجبا و درباریان فقط تیرگی و روشنی بالاپوششان با یکدیگر تفاوت دارد و باقی جامه‌هایی که در زیر آن می‌پوشند یک‌سره سفید است. لباس‌هایشان احساس خنکی به بیننده می‌دهد. برگ درختان هنوز چندان ضخیم نشده و همچنان جوان و تازه است. نه از بخار بهار خبری هست و نه از مه پاییز، و آسمان صاف و دلربا است. عصرها یا شب‌ها وقتی هوا کمی ابری می‌شود، صدای خواندن هوتوتوگیسو<sup>۲</sup> از دور به گوش می‌رسد. صدا آن چنان محو و آرام است که به گوش‌های خود شک می‌کنی اما در احساسی بی‌مانند غرق می‌شوی.

وقتی روز جشن نزدیک می‌شود، رفتن و آمدن خدمه با توپ‌های پارچه‌ای نخودی‌رنگ و بنفش اسطوخودوسی<sup>۳</sup> که در کاغذ نازکی پیچیده شده دل‌انگیز است. پارچه‌هایی با طرح‌های سایه‌روشن و خال‌دار نیز در این ایام زیباتر از همیشه به نظر می‌رسند. دخترچه‌ها که فقط موهایشان را شسته و مرتب کرده‌اند و هنوز لباس‌های مندرس و نخ‌کش‌شده و چروک همیشه را بر تن دارند کفش‌ها و ساندل‌هایشان را می‌آورند و فریاد می‌زنند «بندهایش را ببنداز»، «زیرش را درست کن». بی‌قراری‌شان برای فرارسیدن روز جشن دیدنی است. کودکانی که اکنون

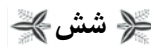
۱. جشن‌های کامو که در اوایل تابستان در کیوتو برگزار می‌شد.

۲. هوتوتوگیسو (郭公/hototogisu) نام پرندۀ ای از تیره‌ی فاخته است.

۳. از این پارچه‌ها برای تهیه‌ی لباس‌های جشن کامو استفاده می‌شده است.

با سرووضع ژولیده به بالا و پایین می‌پرند در روز جشن جامه‌های فاخر بر تن می‌کنند و مانند راهبانی که در مراسم دینی شرکت کرده‌اند، آرام و با طمأنینه گام برمی‌دارند درحالی‌که در درون مضطرب و نگران‌اند. گاه مادران، خاله‌ها یا خواهران بزرگ‌تر دخترچه‌ها را در مراسم جشن همراهی می‌کنند و مراقب آن‌ها هستند که بسیار دیدنی است.

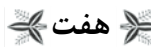
کسانی که آرزو دارند رئیس خلوت شوند، اما به این آرزو نمی‌رسند در روز جشن اجازه می‌یابند که یک روز ردای سبزرنگ رئیس خلوتان را بپوشند. با دیدن آن‌ها آرزو می‌کنی که ای کاش می‌شد آن‌ها از تن درنیاورند. البته این ردا برخلاف ردای واقعی، از پارچه‌ی جناغی نیست و جنس خوبی ندارد.



## شش

سخنان یکسانی که به گوش متفاوت می‌رسند

سخنان یکسانی که از زبان آدم‌های مختلف به گوش متفاوت می‌رسند: سخنان راهبان، سخنان مردان و زنان. در سخنان عوام همیشه حرف‌های زیاده هست.



## هفت

فرزند دل‌بند

فرستادن فرزند دل‌بند به معبد برای راهب شدن بسیار دردناک و غم‌انگیز است. مردم راهبان را مانند یک تکه چوب خشک می‌پندارند و این بسی رقت‌انگیز

است. راهبان غذاهای گیاهی ناگوار می‌خورند و جای خوابشان هم وضع بهتری ندارد. راهبان جوان طبیعی است که گهگاه کنجکاو کنند و سمتی را که زنان در آن جا هستند با اخمی ساختگی نگاه کنند. اما مردم چشم دیدن همین را هم ندارند.

اوضاع راهبان جن‌گیر به مراتب بدتر است. آنان که برای زیارت به میتاکه<sup>۱</sup>، کومانو<sup>۲</sup> و کوهستان‌های مقدس می‌روند سختی و رنج شدیدی متحمل می‌شوند. اگر اسم و شهرتی به هم بزنند، به این سو و آن سو فراخوانده می‌شوند و آرام و آسایش نخواهند داشت. وقتی به بالین کسی می‌روند که بیماری و خیمی دارد، باید برای خارج کردن ارواح خبیثه سختی و رنج فراوانی بکشند و اگر از خستگی خوابشان ببرد، سرزنش خواهند شد که «فقط چرت می‌زند». همه‌ی این‌ها به‌غایت آزاردهنده است. البته بیشتر در گذشته اوضاع بدین منوال بود و امروز زندگی راهبان آسان‌تر شده است.

## هشت

### در خانه‌ی ناری‌ماسا

وقتی بنا شد علیاحضرت ملکه به منزل پیشکار اعظم، ناری‌ماسا<sup>۳</sup>، تشریف‌فرما شوند، دروازه‌ی شرقی منزل او را به دروازه‌ای چهارستونه تبدیل کردند تا تخت‌روان علیاحضرت بتواند از آن عبور کند. اراهه‌ی ما ندیمه‌ها و خدمتکاران نیز به دروازه‌ی شمالی منزل رفت. گمان می‌کردیم چون نگهبانان در این دروازه حاضر نیستند

1. 御嶽/Mitake

2. 熊野/Kumano

3. 生昌/Narimasa

به‌راحتی از آن عبور خواهیم کرد. کسانی که موهایشان آشفته شده بود دستی به موهای خود نکشیدند، زیرا تصور می‌کردیم اراهه ما را تا نزدیکی عمارت خواهد برد. اما دروازه تنگ بود و اراهه‌ی ما که گاوها آن را می‌کشیدند از دروازه عبور نکرد. پس زیراندازهای حصیری روی زمین انداختند و ناچار شدیم از اراهه پیاده شویم که به‌شدت آزاردهنده بود. همگی خشمگین شده بودیم، اما کاری نمی‌شد کرد. درباریان ارشد و مأموران زیردستشان نیز در نزدیکی برج نگهبانی ایستاده بودند و ما را نگاه می‌کردند که بسیار ناگوار و منزجرکننده بود.

وقتی به حضور علیاحضرت رسیدم و ماقع را عرض کردم، فرمودند: «یعنی گمان می‌کردید در داخل عمارت هم کسی شما را نخواهد دید؟ چرا نسبت به ظاهر خود بی‌توجه شده‌اید؟» و خندیدند.

عرض شد: «اما در اندرونی همه به دیدن ما با این هیئت عادت کرده‌اند و اگر به ظاهر خود رسیدگی می‌کردیم، شاید اسباب تعجب همه می‌شد،» و ادامه دادم: «منزل با این عظمت چرا دروازه‌ای دارد که اراهه از آن نمی‌گذرد؟ اگر ناری‌ماسا را ببینم حتماً متلکی حواله‌اش خواهم کرد.»

تا این را گفتم از قضا ناری‌ماسا از در درآمد. سنگ مرکب و چند قلم چیز دیگر آورده بود و گفت: «این‌ها را به دست علیاحضرت برسانید.» بلافاصله گفتم: «شما چه آدم ظالمی هستید! دروازه‌ی منزلتان را چرا این قدر کوچک ساخته‌اید؟» جواب داد: «قواره‌ی دروازه‌ی منزل را مناسب قواره‌ی صاحب منزل گرفته‌ام.» گفتم: «اما بوده‌اند کسانی که دروازه‌هایی بلند برای منزل خود ساخته‌اند.» تا این را شنید خشکش زد و گفت: «تو چقدر ترسناکی! اشاره‌ات



به داستان یو دینگوئو<sup>۱</sup> بود. درست است؟ اگر من ادبیات چینی نخوانده بودم اشارات را نمی فهمیدم. چون با علوم چینی آشنا هستم منظورت را دریافتم.»

گفتم: «آن زیرانداز حصیری که برایمان انداختید هم تعریفی نداشت. با وجود آن هم پایمان در چاله ها رفت و آه از نهاد همه برآمد.» گفتم: «آن چاله ها احتمالاً به خاطر باران دیشب بوده است. حالا حتماً برای این هم جوابی در آستین داری! من مرخص می شوم.» و رفت. علیاحضرت بعداً پرسیدند: «چه پیش آمده بود؟ چرا ناری ماسا وحشت زده بود؟» عرض کردم: «چیزی نبود، رد نشدن ارابه از دروازه را به او گفتم.» و از حضور ملکه مرخص شدم. شب با بانوان جوانی که در خدمت ملکه هستند در یک اتاق بودیم و بی خبر از همه جا آماده ی خواب می شدیم. اتاق ما در سمت شرقی عمارت بود و ما نفهمیده بودیم که در کشویی واقع در پستوی غربی این اتاق قفل ندارد. ناری ماسا که صاحبخانه بود و این را می دانست ناگهان در کشویی را باز کرد و با صدایی گرفته چند بار گفت: «اجازه می دهید وارد شوم؟» بیدار شدم و نگاه کردم. چراغی که در پشت پرده ی پایه دار گذاشته بودند اتاق را روشن ساخته بود. ناری ماسا در کشویی را به قاعده ی پنج بند انگشت باز کرده بود و از آن جا سخن می گفت. رفتارش عجیب بود. با خودم اندیشیدم: «ناری ماسا انسان هوسبازی نیست. لابد حالا که ملکه در خانه ی او مهمان است خیال برش داشته که هر کاری بخواهد می تواند بکند.» کارش واقعاً غیرعادی بود. زنی را که در کنارم خوابیده بود با تکان دادن بیدار کردم

۱. یو دینگوئو (于定國/Yú Dingguó) سیاست مدار چین باستان در دوره ی هان که می گویند دروازه های بزرگی برای خانه اش ساخته بود، زیرا معتقد بود فرزندش سیاست مداری عالی رتبه خواهد شد.

و گفتم: «آن جا را ببین! آدم عجیبی آمده.» زن سرش را بلند کرد و نگاهی به سمت در انداخت و به خنده افتاد. بلند گفتم: «چه کسی آن جاست؟ شرم نمی کنید؟» گفتم: «آمده ام به عنوان صاحب منزل درباره ی موضوعی مشورت کنم.» گفتم: «من از دروازه های منزلتان حرف زدم. کی گفتم در اتاق خواب را باز کنید؟» گفتم: «بله، بله، در این خصوص هم صحبت می کنیم. اجازه می دهید وارد شوم؟ اجازه می دهید وارد شوم؟» زنی که کنارم بود با خنده گفت: «چه گستاخ و بی حیا! معلوم است که نمی توانید وارد شوید.» ناری ماسا گفت: «آه، بانوی جوان دیگری هم این جا هستند.» و در کشویی را بست و رفت. همگی از خنده روده بر شدیم. گفتیم: «در را که باز کرده بود، دیگر چرا اجازه می گرفت؟ چرا فکر می کرد به او اجازه ی ورود داده خواهد شد؟»

روز بعد ماوقع را به عرض علیاحضرت ملکه رساندم. فرمودند: «تاکنون چنین چیزی درباره ی ناری ماسا نشنیده بودم. حتماً با حرف هایی که درباره ی منزل زدی ذهنش را به خودت مشغول کرده ای. مرد بینوا را بی تاب کرده ای.» و خندیدند.

یک روز دیگر ملکه در حال دادن دستورات لازم برای لباس های دخترانی بودند که در خدمت والاحضرت شاه دخت جوان<sup>۱</sup> هستند. ناری ماسا سر رسید و پرسید: «برای بالاپوش های آکومه ی<sup>۲</sup> خدمتکاران چه رنگی در

۱. دختر امپراتور که «شوشی» (脩子/Shūshi) نام داشت و در آن زمان دوساله بود.

۲. ناری ماسا به جای «کازامی» که بالاپوش رسمی کودکان دربار بود از کلمه ی «آکومه» استفاده می کند که نام نوع دیگری از لباس برای بزرگسالان است و با این اشتباه نشان می دهد که نام انواع لباس ها را نمی داند.

نظر گرفته‌اید؟» این حرف همه‌ی بانوان حاضر را به خنده انداخت.

بعد درباره‌ی ظرف‌های غذاخوری شاه‌دخت نظر داد و گفت: «فکر می‌کنم ظرف‌های عادی که برای بزرگ‌سالان استفاده می‌شوند مناسب شاه‌دخت نیستند. سینی‌های کوچوک<sup>۱</sup> و ظرف‌های پایه‌دار کوچوک برای ایشان مناسب‌تر است.» گفتم: «اگر شاه‌دخت در این ظرف‌ها که می‌فرمایید غذا میل کنند، یقیناً خدمتکارانی که آکومه<sup>۲</sup> بر تن دارند بهتر می‌توانند به ایشان خدمت کنند.» بعد که با علیاحضرت ملکه تنها شدیم دلشان به حال ناری ماسا سوخت و فرمودند: «نباید او را مانند دیگران ریشخند کنی. آدم صادق و وفاداری است.» رفتار ملکه بسیار دوست‌داشتنی بود.

یک روز دیگر که در خدمت ملکه بودم، ناری ماسا پیغام فرستاد که «باید حتماً مطلبی را با سی شوناگون در میان بگذارم». علیاحضرت خندیدند و فرمودند: «یعنی دوباره چه می‌خواهد بگوید تا خودش را مضحکه‌ی تو کند؟» و از من خواستند که بروم و حرف‌های او را بشنوم. برخاستم و به دیدارش رفتم. گفت: «حرف‌های آن شب شما را درباره‌ی دروازه‌ی منزل به برادر بزرگ‌ترم که مشاور رده‌ی میانی دربار است گفتم. برادرم دوست دارد هر زمان که برای شما مقدور است با شما دیدار کند و نظراتتان را بشنود.» به نظر می‌رسید حرف دیگری ندارد. نگران بودم که به حضور بی‌خبرانه‌ی آن شیش در اتاق ما اشاره‌ای کند، اما چیزی نگفت و فقط اضافه کرد: «حالا مرخص

۱. سی شوناگون تلفظ غریب ناری ماسا از کلمه‌ی «کوچک» را برای تمسخر او عیناً نقل کرده است.

۲. سی شوناگون با تکرار تعدی اشتباه ناری ماسا او را ریشخند می‌کند.

می‌شوم. اما بعداً در فرصتی مناسب به حضورتان می‌آیم.» وقتی بازگشتم، ملکه پرسیدند: «بین شما چه گذشت؟ چه حرفی با تو داشت؟» و من همه‌ی آنچه را که بین ما گذشته بود موبه‌مو نقل کردم. بانوانی که در حضور بودند گفتند: «برای این کار چه لزومی داشت که پیغام بفرستد و تو را این‌طور رسمی احضار کند. می‌توانست صبر کند تا از حضور ملکه مرخص شوی یا در اتاق به دیدنت بیاید.» ملکه فرمودند: «ناری ماسا برادر خود را بسیار خردمند می‌داند. حالا که برادرش نظر مثبتی درباره‌ی تو داشته، فکر کرده است که حتماً تو نیز از شنیدن آن خوش حال خواهی شد.» این لطف و بزرگواری ملکه نسبت به ناری ماسا بسیار دوست‌داشتنی بود.



### گره‌ی امپراتور

گره‌ای که نزد اعلی‌حضرت امپراتور زندگی می‌کرد درجه‌ی رده‌ی پنجم دربار را داشت و بانو میوبو<sup>۱</sup> لقب گرفته بود. بانو میوبو گره‌ای شیرین و دوست‌داشتنی بود و امپراتور التفات ویژه‌ای به او داشتند.

یک روز بانو میوبو در ایوان زیر آفتاب خوابیده بود که پرستار مخصوصش او<sup>۲</sup> سر رسید و گره را سرزنش کرد: «ای بی‌ادب! بیا داخل.» اما گره که زیر نور آفتاب لم داده بود از جایش تکان نخورد. پرستار برای ترساندن گره، سگ را صدا زد: «اوکینامارو<sup>۳</sup> کجایی؟ بیا بانو میوبو

۱. میوبو (命婦/Myōbu) لقب دسته‌ای از خدمه‌ی دربار بود.

2. 馬命婦/Uma-no Myōbu 3. 翁まろ/Okinamaro

را بخور!» سگ ساده باورش شد و ناگهان به سمت گربه حمله کرد. بانو میوبو فرار کرد و از کنار پرده‌ی خیزرانی به درون اتاق رفت. اعلی‌حضرت که در اتاق در حال صرف صبحانه بودند واقعه را دیدند و به شدت یکه خوردند. گربه را در زیر ردا پناه دادند و مردان خود را احضار کردند. تاداتاکا<sup>۱</sup> و ناری‌ناکا<sup>۲</sup>، دو رئیس خلوت، بی‌درنگ حاضر شدند. امپراتور امر کردند: «کتک مفصلی به اوکینامارو بزنید و به جزیره‌ی سگ‌ها<sup>۳</sup> تبعیدش کنید. همین حالا!» چند نفر آمدند و تعقیب و گریز پرسروصدایی آغاز شد. امپراتور او‌ما را هم تنبیه کردند: «از امروز پرستار بانو میوبو عوض می‌شود. خیالمان با تو آسوده نیست.» بعد از آن، او‌ما هرگز در مقابل امپراتور ظاهر نشد. نگهبانان هم اوکینامارو را گرفتند و از قصر بیرون انداختند.

در قصر همه برای سگ بینوا دل‌سوزی می‌کردند: «یادتان هست چه شوخ‌وشنگ در قصر قدم می‌زد؟ روز سوم از ماه سوم سرنایتر قصر او را بیرون آورده بود و تاجی از برگ‌های بید مجنون بر سرش گذاشته بود، گل‌سری از شکوفه‌ی هلو به سرش زده بود و شاخه‌ای پر از شکوفه‌های گیلان به کمرش بسته بود و او را راه می‌برد. چه کسی آن وقت فکرش را می‌کرد که سرنوشت این سگ مفلوک چنین باشد؟ وقتی علیاحضرت ملکه در حال صرف غذا بود رو به ایشان می‌نشست و منتظر می‌ماند.»

سه چهار روز بعد حوالی ظهر صدای زوزه کشیدن شدید سگی به گوش رسید. فکر کردیم: «کدام سگ در قصر ممکن است این قدر طولانی زوزه بکشد؟»

1. 忠隆/Tadataka

2. なりなか/Narinaka

۳. احتمالاً جزیره‌ای بوده که سگ‌های ولگرد یا خاطی را به آن‌جا می‌فرستادند.

سگ‌های زیادی به سمت صدا شروع به دویدن کردند. یکی از زنان که نظافتچی آبریزگاه بود سراسیمه آمد و گفت: «دو رئیس خلوت به جان سگی افتاده‌اند و کتکش می‌زنند. سگ را تبعید کرده بودند اما گویا برگشته. می‌خواهند ادبش کنند.» همه نگران شدیم. فکر کردیم حتماً خود اوکینامارو است.

یک نفر گفت: «تاداتاکا و سانه‌فوسا<sup>۱</sup> به جان سگ افتاده‌اند.» یک نفر را فرستادیم تا مانع آنان شود، اما خیلی زود صدای زوزه‌ی سگ خاموش شد. کسی خبر آورد: «سگ بینوا تمام کرد. جنازه‌اش را کشان‌کشان تا اتاق نگهبانی بردند و از قصر بیرون انداختند.» دل همه‌مان سوخت. اما وقتی عصر فرارسید ناگهان سگ بسیار کثیفی که بدنش پر از زخم و ورم بود ظاهر شد و تلوتلو خوران پیش آمد. من گفتم: «این اوکینامارو است. هیچ سگ دیگری در این ساعت این‌جا پیدا نمی‌شود.» اسمش را صدا کردیم اما واکنشی نشان نداد. چند بار دیگر صدایش کردیم. برخی گفتند این اوکینامارو نیست و سگ دیگری است. تا این‌که علیاحضرت ملکه فرمودند: «اوکون<sup>۲</sup> می‌تواند او را بشناسد. اوکون را صدا کنید.» وقتی بانو اوکون حاضر شد ملکه از او پرسیدند: «بین آیا این سگ اوکینامارو است؟» و سگ را نشان او دادند. بانو اوکون گفت: «بسیار به اوکینامارو شباهت دارد. اما بعید می‌دانم این موجود بدبخت آن سگ باشد. مضافاً این‌که اوکینامارو را هر وقت صدا می‌زدی با خوش حالی پیش می‌آمد، اما این سگ به اسم خودش هیچ واکنشی

1. 実房/Sanefusa

۲. اوکون (右近/Ukon) از بانوان دربار که به حاضر جوابی شهره بود.

نشان نمی‌دهد. نه این سگ نمی‌تواند اوکینامارو باشد. تازه مگر به روشنی نگفته‌اند که اوکینامارو کشته شده و جنازه‌اش را از قصر بیرون انداخته‌اند. چطور می‌تواند از ضرب و شتم دو مرد جان سالم به در برده باشد؟» دل ملکه به حال سگ رنجور سوخت. وقتی هوا تاریک شد کمی غذا به او دادند اما نخورد. همه پذیرفتند که این سگ دیگری است.

روز بعد ملکه موهایشان را شسته بودند و خدمتکاران مشغول شانه کردن گیسوانشان بودند. من هم آینه را برایشان نگاه داشته بودم تا خود را ببینند. ناگهان چشمم به سگ دیروزی افتاد که در پای ستونی نشسته بود. گفتم: «آه، چقدر اوکیناماروی بینوا را دیروز کتک زدند. سگ بیچاره زیر کتک جان داد. یعنی حالا در زندگی بعدی‌اش به شکل چه موجودی متولد خواهد شد؟ زبان بسته خیلی عذاب کشید.» تا این را گفتم، دیدم که بدن سگی که در پای ستون بود به لرزه افتاد و چند قطره اشک از چشمانش سرازیر شد. بسیار شگفت‌انگیز بود. مطمئن شدم که این سگ خود اوکینامارو است. فهمیدم سگ تیره‌بخت دیروز هویتش را پنهان کرده است. هم احساس ترحم می‌کردم و هم بسیار شگفت‌زده شده بودم.

آینه را به کناری گذاشتم و گفتم: «تو اوکینامارو هستی، مگر نه؟» سرش را پایین انداخت و زوزه کشید. علی‌احضرت ملکه هم تعجب کردند و لبخند زدند. بعد بانو اوکون را احضار کردند و مآوقع را شرح دادند. صدای خنده و شادی جمع بلند شد و اعلی‌حضرت امپراتور نیز صدا را شنیدند و به این اتاق آمدند. فرمودند: «چقدر عجیب است که سگ‌ها هم چنین احساساتی دارند.»

ندیمه‌ها و خدمتکاران امپراتور هم صدای ما را شنیدند و پیش ما آمدند. وقتی اسم اوکینامارو را صدا زدیم بلند شد و به طرفمان آمد.

من گفتم: «صورتش خیلی ورم کرده. باید درمانش کنیم.» یکی از بانوان گفت: «سرانجام اعتراف کرد که اوکینامارو است.» تاداتاکای رئیس خلوت که صدای او را شنیده بود از اتاق غذاخوری گفت: «که این طور! باید بیایم و با چشم‌های خودم ببینم.» من هراسان گفتم: «نه خیر! این جا خبری نیست.» گفت: «در هر صورت پیدایش می‌کنم. تا ابد که نمی‌توانید پنهانش کنید.»

مدتی بعد گناه اوکینامارو بخشیده شد و این سگ جایگاه پیشین خود را در قصر پیدا کرد. باین حال، آن لحظه‌ی لرزیدن و گریستن او آن قدر تکان‌دهنده بود که نظیر ندارد. آدمیزاد از شنیدن سخن دیگران به گریه می‌افتد، اما این رفتار از یک سگ بسیار عجیب بود.



#### اولین روز سال نو

در اولین روز سال نو و سومین روز از ماه سوم هوا باید صاف و آفتابی باشد. در پنجمین روز از ماه پنجم دوست دارم هوا یک‌سره ابری باشد. در هفتمین روز از ماه هفتم نیز بهتر است آسمان ابری باشد، اما از حوالی عصر هوا صاف شود و ماه در آسمان بدرخشد و ستاره‌ها دیده شوند.

در نهمین روز از ماه نهم، چه خوب است از هنگام سپیده‌دم اندک بارانی بیارد و روی گل‌های داوودی